

گفتار نخست:

**مروری بر گذشته
و زمینه‌ها**

فصل نخست:

عدالت خواهی تا دیکتاتوری

□ دنیای اسلام در آستانه خیزش

در طول قرن دوازدهم تا اوایل قرن چهاردهم هجری (سده‌های ۱۸ و ۱۹ میلادی) شوکت و مجد کشورهای اسلامی رو به افول گذارده بود؛ سرزمین‌های اسلامی دستخوش تشّت بود و همراه با اوج‌گیری تکاپوهای استعماری قدرت‌های اروپایی و افزایش مشکلات اقتصادی و اجتماعی، نخبگان فرهیخته سیاسی و فرهنگی نیز از توانایی و امکان تأثیرگذاری محدودی بر شرایط و اوضاع برخوردار بودند.

در مرزهای شرقی امپراتوری عثمانی، حکومت سلسله صفوی داعیه بلند پروازانه سلاطین آل عثمان را که مدعی «خلافت اسلامی» بودند برنتافت. در آن سو مفتیان و شیخ‌الاسلام‌های رسمی، مقام «خلیفه مسلمین» را برای سلاطین عثمانی تسجیل و تأیید کردند و با صدور فتواها و احکام متعدد علیه شیعیان، «مقام خلافت» را یاری رساندند؛ در این سو نیز مدّ احساسات ضد تسنّن در جامعه و حکومت شیعی ایران اوج گرفت؛ و بدین ترتیب این تقابل دهشت‌بار در بستری از فتنه و دسیسه استعمارگران اروپایی آن قدر تداوم یافت تا هر دو کشور به ورطه ضعف و سقوط درافتادند.^۱

۱. جهت آگاهی بیشتر ← باربر، فرمانروایان شاخ زرین؛ باستانی پاریزی، سیاست و اقتصاد در عصر صفوی. ضمناً برای آگاهی یافتن از هجوم متقابل و مکرر صفویان و عثمانیان به بغداد و عتبات و کشتار متناوب سنّیان و شیعیان

قدرت‌های استعماری اروپا، که با سقوط امپراتوری بیزانس (روم شرقی) ظرف یک قرن بخش عظیمی از اروپای جنوبی را از دست دادند و با ابرقدرتی مقتدر مواجه شدند که آنها را محاصره دریایی کرده بود، در صدد برآمدند از طریق راه‌های دریایی جدید امکان تصرف و غارت ممالک شرق را فراهم نمایند و همزمان ترفندهای تضعیف و تجزیه امپراتوری جدید مسلمان را جست و جو کنند؛ تقویت رابطه با ایران از آن جمله بود. علاوه بر ایجاد زمینه‌های نفوذ اقتصادی و کسب شناخت دقیق استراتژیک از ویژگی‌های اقلیمی ایران، حضور اروپاییان و نفوذ در دربارهای سلاطین صفوی و مجامع شهری ایران اثر مهم دیگری نیز داشت و آن تشدید تضادهای پیشینه‌دار میان ایران و عثمانی و تحریک به جنگ بود.^۱ نتیجه این شد که در پایان دو سده مذکور، دنیای اسلام حکایتی دیگرگون یافت. «امپراتوری عثمانی در حال فروپاشی و تجزیه بود و همچنان که ضعیف‌تر می‌شد، غرب مسیحی نیز به قلب آناتولی نزدیک‌تر می‌گشت. ایران در گردباد فساد و پوسیدگی‌ای دست و پا می‌زد که به نظر می‌آمد آینده‌اش به سلطه کامل خارجی منتهی شود. آسیای میانه در برابر توسعه‌طلبی روسیه، برای از قوه به فعل درآوردن هدف تاریخی‌اش، سرتسلیم فرود آورده بود. و در نواحی دورتر، در شرق و خاور دور، مسلمانان هند و اندونزی و فیلیپین از مدت‌ها قبل زیر سلطه قدرت‌های مسیحی قرار گرفته بودند».^۲

نخبگان فکری و فرهنگی جوامع بزرگ اسلامی آن زمان - یعنی ایران و عثمانی - را علمای دینی آنها تشکیل می‌دادند؛ و هر دو طیف این نخبگان در برخورد با مقوله حکومت و سیاست، متناسب با فضای فرهنگی و میزان نفوذ و اقتدار خویش گاه در مسیر اصلاح امور از امکان و فرصتی برخوردار می‌شدند و گاه شرایط به گونه‌ای برای آنان سخت و دشوار می‌گشت که آنها را از دخالت و شرکت مؤثر در سرنوشت سیاسی باز می‌داشت؛ و زمانی نیز ایشان را به همکاری و همراهی منفعلانه با حکام می‌کشاند. اهل سنت به مستندات متکی بودند که «حاکم» و «والی» را صاحب حق می‌دانست و خروج و عصیان بر او را - هر چند ظالم و فاسق می‌بود - حرام می‌شمرد؛ شیعه امامیه اثنی عشریه، که در درازنای تاریخ اسلام همواره رودرروی «ساختار قدرت غاصب» قرار داشت، در ایران سرگذشتی شگفت پیدا کرده

← العلو، شیعه و حکومت... .

۱. دهخدا، لغتنامه و مصاحب، دایرةالمعارف فارسی: ذیل عنوان‌های «صفویه» و «عثمانی». نیز ← منابع پیشین؛ و شوستر والسر، ایران صفوی...؛ فلسفی، زندگانی شاه‌عباس اول.

۲. کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ص ۲۰۴.

بود؛ از آن رو شگفت، که به رغم نامشروع دانستن هرگونه رهبری و حکومت غیر مأذون از جانب امام معصوم(ع)؛ در پی قرن‌ها سرکوب و آزار شیعیان، به علت ایجاد یک فرصت تاریخی برای کاهش فشارها و افزایش آزادی ترویج تشیع، مشروعیت محدود و مشروط سلاطین و حکام شیعی مذهب را در دو حوزه نظر و عمل گردن نهاد و بدان وجاهت بخشید.

از نظر برخی عالمان دینی آن زمان وظیفه عامه مردم نسبت به سلطان، تمکین و دعای خیر بود و برخی دیگر از علما در واکنش به فساد و ظلم، بی‌پروا «فُرب به سلاطین و حکام» را مذمت می‌کردند. از مجموع شواهد تاریخی و گزارش‌های برخی از سیاحان فرنگی جز این نمی‌توان استنباط کرد که علمای برجسته مرتبط با دربار و مؤیدین «شرعی» سلطنت صفویه، لایه‌ای از نهاد علمی و دینی کشور بودند که با تمسک و اتصال به قدرت رسمی توانستند بخشی از اهداف فرهنگی و اصلاح‌طلبانه خویش را محقق سازند و به فراهم آمدن زمینه‌های بالندگی علمی و اجتماعی شیعیان مدد رسانند. هر چند که گروهی قابل توجه در سلک علمای دین به بخشی از نخبگان وابسته به دربار بدل شده بودند که فقط در پی منافع و آمال شخصی خود بودند و موجب بدنامی علمای راستین می‌گشتند. البته در مقاطعی نیز حتی روحانیون و علمایی که در محلات و شهرهای کوچک به اقامه جمعه و جماعت اشتغال داشتند، مخالف سلطنت و مشروعیت سلاطین صفوی بودند؛ و در مواردی وظیفه سلطان را پیروی صرف از علمای دینی و نیابت از ایشان می‌دانستند.^۱

در دوران قاجاریه با افزایش وجه عرفی حکومت و کاهش نفوذ علمای راستین همزمان با گسترش نفوذ بیگانگان در تار و پود حکومت، نوعی رکود و کناره‌گزینی از سیاست بر بخش زیادی از روحانیت تحمیل گردید و تا آستانه مشروطیت غالب علمای دینی ایران و عراق در چنین فضایی به سر می‌بردند.

□ عصر «ترقی» و «استعمار»

در همان دوران، در آن سوی جهان اسلام، اروپا تجربه‌ای جدید را از سر می‌گذراند. درخواست دموکراسی و قانون در اروپا با تکامل انقلاب صنعتی و رشد بورژوازی ارتباطی مستقیم داشت؛ حفظ

۱. ژ. شاردن، جهانگرد فرانسوی که در اواخر قرن هفدهم یعنی اوج شکوه و اقتدار صفویان و شیخ‌الاسلام‌های رسمی از ایران دیدار داشته است، مواردی از این مخالفت‌ها را منعکس کرده است. کیدی، ریشه‌های انقلاب اسلامی، صص ۵۲-۵۳، (پی‌نوشت‌ها)؛ به نقل از سفرنامه شاردن، ج ۲: ص ۳۳۷.

حقوق و امنیت تولیدکنندگان و بنگاه‌های اقتصادی مبرم‌ترین نیاز جامعه جدید اروپا بود. «سلطنت مطلقه» و «کلیسا»، که بر حفظ ساختار کهن اصرار داشتند، آماج حمله قرار گرفتند. و همراه با قداست‌زدایی از «زمین»، که نتیجه قطعی مبارزه با فئودالیسم بود، اروپا چند پاره شد و «ملّی‌گرایی» (nationalism) ظهور کرد.^۱

در این دوران، همان‌طور که علوم تجربی و فنون دستخوش دگرگونی شد، «علوم انسانی» نیز در مسیری هماهنگ با تحولات تغییر نمود و دگرگونی پذیرفت. «گروتیوس» (H. Grotius)، «هابز» (T. Habbs)، «لاک» (J. Locke) و دیگران از «حق» مردم سخن به میان آوردند؛ مردمی که الزاماً «نجیب‌زاده» و وابسته به «اشراف‌سالاری» (aristocracy) سلطنتی و فئودالی نبودند ولی چرخ اقتصاد را در دست داشتند. اندیشمندان جدید استدلال می‌کردند که دیگر سلطنت موهبتی الهی نیست بلکه از طرف مردم به پادشاه واگذار می‌شود و او را موظف می‌کند که حافظ منافع ملت باشد. مردم باید جانشان در امان باشد و آزاد باشند تا هر فعالیت اقتصادی را، در هر کجا که نفعشان اقتضا کند، انجام دهند.^۲

وجه «انسان دوستانه» و «حقوق بشر»ی غرب، که در شعارهای «آزادی، برابری، برادری» تبلور داشت، در مواجهه اروپای نوین با سرزمین‌های غیراروپایی، نه تنها کارکرد و مصرف نداشت که حتی با رشد نظام سرمایه‌داری، که جز با ماهیت استعمارگرانه نمی‌توانست تحقق یابد، در تعارض بود. «سخنگویان عصر روشنگری و نمایندگان بحق اندیشه‌های بورژوازی غرب، میان آزادی و قانون که بدان می‌بالیدند و رویه دیگر تمدن غرب که استعمار و استثمار جهان واپس مانده باشد، خط و مرزی روشن کشیدند؛ آنچه را که ضد فئودالیت و ضد کلیسا بود، آزادی و قانون و پیشرفت نام نهادند و آن را در چارچوب سودگرایی (utilitarianism) بورژوازی غرب پسندیدند ولی به گاه سخن پیرامون خاورزمین و مردم سرزمین‌های واپس مانده، به روشنی، بر استعمار و بردگی کشیدن انسان‌های ستمکش مهر تأیید

۱. رشد «ملت باوری» از ویژگی‌های یک دوره تاریخی است که در آن ملت‌ها به صورت واحدهای سیاسی مستقل درآمدند و اصل «حاکمیت ملی» شناخته شد. این دوره برای اروپا، از قرن هفدهم تا اواخر قرن نوزدهم به طول انجامید. در نیمه اول قرن نوزدهم، در اروپا ناسیونالیسم با دموکراسی و لیبرالیسم و قانون‌خواهی همراه بود اما در اواخر قرن، صورت‌های تجاوزگر به خود گرفت و با رقابت‌های نظامی و تجاری و همچنین با گسترشگری ملی و امپریالیسم، به زیان دیگر ملت‌ها، آمیخته شد. آشوری، فرهنگ علوم انسانی: ص ۳۲۰، ذیل ناسیونالیسم؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

۲. خاتمی، از دنیای شهر...: فصل نهم، به ویژه صص ۲۲۴-۲۲۵.

گذاشتند.^۱

پادشاهی بریتانیا، که در سرزمین اصلی خود (متروپل) مدافع حقوق مردم و نهادهای جامعه مدنی بود، فرایند رابطه‌ای استعماری و استثمارگرانه را، همراه با حمایت از نظام استبدادی و قبایلی قاجاریه، در ایران به سرعت دنبال می‌کرد و این حقیقت، ابزار و محمل‌های مناسب را برای «گسترش» و «تعمیق» یک مبارزه ریشه‌ای ضد استعماری به دست روحانی اندیشمند و هوشیاری چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی داد. او، که اطلاعاتی وسیع و بی‌واسطه از ساز و کار استعمار داشت و با جریان آزادی‌خواهی و قانون‌طلبی در اروپا نیز به خوبی آشنا بود، با درک درست تاریخی و آگاهی دقیق به ساختار فکری و پشتوانه گرانبار نظری روحانیت شیعه، در تداوم اقدامات گرانسنگ علمای راستین سلف و معاصر بر مبنای قاعده فقهی «نفی سبیل» و مبارزه آنان علیه سلطه خارجی در جنگ‌های ایران و روس و تهاجم نظامی انگلستان به جنوب ایران و تجزیه هرات، تلاش وسیعی برای سازماندهی و بسیج نیروی نهفته در این نهاد در مسیر استعمارزدایی و استقلال‌طلبی و استبداد ستیزی، آغاز نمود.

□ افتراق آزادی‌خواهی در ایران و اروپا

برای درک عظمت و اهمیت نقش علمای دین در این دوره، بدو نیازمند درک اهم تفاوت‌هایی هستیم که در نهضت‌های آزادی‌خواهی اروپا و ایران وجود داشت. نهضت قانون‌خواهی و مبارزه با استبداد در غرب الزاماً «سکولار» بود؛ چرا که کلیسا مشروعیت استبداد را امضا می‌کرد و پشتوانه سلطنت‌ها و حکومت‌های خودکامه بود. «مشروطه» (constitutional) یا «جمهوری» (republic)، «قانون» (law) و «جامعه مدنی» (civil society)، زمانی توانست در اروپا تحقق یابد که دین تحریف شده حامی استبداد رنگ باخت و از زندگی سیاسی جامعه حذف شد؛ و نهایتاً رویه دنیاگريزانه و کاملاً انتزاعی آن، در قالب «آزادی ادیان» یا «آزادی وجدان» - در عین تأکید بر جدایی نهاد کلیسا از نهاد حکومت - مورد تأیید قرار گرفت.

قانون‌خواهی و مبارزه با استبداد در ایران ابتدائاً و لزوماً «سکولار» نبود؛ چرا که وجه غالب روایت شیعه از اسلام، از یک سو پشتوانه تاریخی حکومت امام علی (ع) و قیام عاشورا را با خود داشت و از

۱. حائری، نخستین رویارویی‌های... ص ۱۰۲. نیز برای آگاهی از مصادیق و اقوال: صص ۹۵-۱۰۲.

سوی دیگر تفسیر «اولی الامر» نزد شیعیان، با آنچه اهل تسنن می‌گفتند و باور داشتند، در تعارض بود. دین و مذهب شایع نه تنها جوهر استبداد را توجیه نمی‌کرد بلکه به نصوص و روایاتی اِثْکا داشت که بر حقوق مردم و نفی قدرت مطلق ظَلَمه تأکید می‌نمود. از این روست که می‌بینیم روند آزادی‌خواهی در ایران به کتاب و سنت متکی می‌شود و در وجود رهبران مذهبی تبلور می‌یابد.

انسداد باب بهره‌وری از دین محرّف مسیحیت که از پاسخگویی به نیازهای فطری انسان‌ها در عرصه اجتماع و سیاست ناتوان بود، موجب شد تا در غرب، برای دفاع از آزادی و قانون، «خردورزی» (rationality) مستقل از اندیشه دینی رونق گیرد و لیبرالیسم و دموکراسی، بر بنیاد «عرفی‌گرایی» یا «سکولاریسم» قرار گیرد. در ایران باب بهره‌وری از دین نه تنها مسدود نبود که حتی مؤثرترین راه ورود به میدان بود؛ کلیات شعارها و مستندات آن، از میان متون منصوص (قرآن و حدیث) و سیره و تاریخ صدر اسلام به خصوص زندگی معصومین (ع) استخراج می‌شد و به «علوم انسانی» (humanities) غربی نیازی نبود؛ بنابراین استفاده از ابزار و مفاهیم غیردینی، برای آزادی‌خواهی و قانون‌گرایی، با اقبال عمومی مواجه نگردید. و از مشروطه بدین سو سخن گفتن در مقوله‌های یاد شده، بیرون از حوزه دین و مذهب، همواره مناقشه ایجاد کرده است.

از سیدجمال تا مشروطه و حتی تا سه دهه پس از آن، موضوعاتی که انطباق آنها با مذهب ممکن به نظر می‌رسید و با جوهر دین مانعة‌الجمع نبود، تنها صورتی از دموکراسی در قالب نفی استبداد و تلاش در نهادینه کردن قانون بود.

جنبش تنباکو و تداوم آن در روند نهضت مشروطیت، نقطه عطف رویکرد نوین و نهادین تشیع به سیاست در قالب مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی بود؛ و - چنانکه خواهد آمد - در این رویکرد، حرکت و اندیشه سیدجمال از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

سید جمال‌الدین اسدآبادی را بحق می‌توان از مؤسسين حرکت جدید مبارزه با استعمار در میان مسلمین دانست. در میان اندیشه‌گران مشرق زمین سید جمال‌الدین از معدود کسانی است که نفوذ کلامش از جبل الطّارق تا جاوه گسترده شد و به اعتقاد برخی از محققان تاریخ معاصر در آن عصر او تنها مرد آسیا بود که به نشر فکر مبارزه دسته‌جمعی مشرقیان استعمار شده علیه مغربیان استعمارگر پرداخت؛

جنبه بین‌المللی سید جمال در میان اندیشه‌گران خاورزمین کم‌نظیر بود.^۱ در پیشینه تحصیلی اسدآبادی دو نقطه روشن و زمینه‌ساز وجود دارد که در ترسیم آینده او نقش بسزایی داشته است:

۱- پس از یک قرن تسلط «اخباریون» بر حوزه‌های علمیه و تضعیف جریان سیال «اجتهاد»، با تلاش و جهاد وحید بهبهانی، «اصولیون» سیطره پیدا کردند و «اجتهاد» مبتنی بر کتاب و سنت و عقل، حیاتی دوباره یافت. شیخ مرتضی انصاری در تدوین علمی و متقن «اصول» و تثبیت آن نقش مهمی داشت؛ و این رشته، که کلید اجتهاد بود، در سراسر حوزه‌ها به نحوی جدی پا گرفت. سید جمال‌الدین در مدت چهار سال اقامت در نجف اشرف، بیشتر در درس فقه و اصول شیخ انصاری حاضر می‌شد و سرانجام از خود شیخ «اجازه اجتهاد» گرفت.^۲ این مطلب از آن جهت حایز اهمیت است که سید جمال با آگاهی از «اجتهاد» و نقشی که در پاسخگویی به ضرورت‌های زمان و مقولات جدید با معیارهای مذهبی و شرعی دارد، توانست روحانیت شیعه را مخاطب قرار دهد و از آنها راهبری نهضت نوین اسلامی را انتظار داشته باشد.

۲- استاد عرفان سید جمال نیز از جمله بزرگانی بوده است که تأثیر مثبت تربیتی‌اش در کارنامه شاگردانش مشهود است.

آخوند ملاحسینقلی همدانی حوزه‌ای محدود برای پرورش شاگردان گزیده خویش در عرفان و اخلاق داشت. سه تن از شاگردان وی در عرصه سیاست و مبارزه وجهی شاخص یافتند:

سید جمال‌الدین اسدآبادی، سید سعید حبّوبی و سید عبدالحسین موسوی لاری.

نقشی که سید جمال به طور غیر مستقیم و سید سعید حبّوبی به طور مستقیم، در انقلاب عراق و نبرد با نیروهای انگلیس داشته‌اند، می‌تواند به میزان زیادی متأثر از آموزش‌های آخوند همدانی محسوب گردد.

«حبّوبی از همکلاسان و [نیز] شاگردان سید جمال‌الدین افغانی حسینی بود».^۳ وی، که در میدان شعر

۱. آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان: ص ۱۲ (مقدمه).

۲. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱: ص ۲۰. این نکته را شیخ آقابزرگ طهرانی نیز در طبقات اعلام الشیعه، ج ۱ (نقباءالبشر)، ص ۳۱۲ یادآور شده و در اغلب مصادر و مآخذ دیگر هم آمده است.

۳. العلوی، شیعه و حکومت...: ص ۶۷. در خصوص شاگردی سید جمال در محضر آخوند ملاحسینقلی همدانی،

و شاعری یگانه‌تاز بود، پس از آشنایی با سید جمال دگرگون شد. «علاقه‌ وافر او به سید جمال الدین، که در حوزه اسلام و تمدن تلاش می‌کرد، او را به گرفتاری‌های مردم نزدیک‌تر کرد»؛ تا آنجا که در هفتاد سالگی رهبری دفاع از عراق و مردم آن را در مقابل ارتش اشغالگر انگلستان به عهده گرفت.^۱

سید عبدالحسین موسوی لاری، دیگر شاگرد آخوند همدانی، در آثار خود از سید جمال با عنوان «سید المجاهدین» یاد نموده و برخی از تقریرات او را مجدداً تحریر کرده است.^۲ مجتهد لاری، در جریان نهضت تنباکو و انقلاب مشروطیت، در جبهه ضد استعمار و استبداد قرار داشت و حکمی که در شعبان ۱۳۳۶ ق./اردیبهشت ۱۲۹۷ ش. علیه انگلیسی‌های مستقر در جنوب ایران صادر کرد و به «اعلان جهاد» معروف شد، مورد اقبال عشایر قرار گرفت؛ خود نیز در جبهه بود و به علت مخالفتش با نمایندگان حکومت و دست نشانندگان انگلیس، تشکیل حکومت داد، دست به انتشار تمبر زد و پرچم ملی مخصوص مقرر کرد.^۳

سید جمال، در جریان مبارزه فرهنگی خویش، بر بازگشت به «قواعد اصلی دین» تأکید کرد.^۴ وی معتقد بود که «غالب ادیان موجوده گرفتار اوهام و خرافات هستند» ولی اسلام یگانه دینی است که اعتقاد بدون دلیل و پیروی از گمان‌ها را نفی می‌کند.^۵

سید، که در مکتب شیخ انصاری پرورش یافته بود، تلاشی سنگین و ابتکاری را در احیای اصل اجتهاد در حوزه‌های دینی اهل تسنن به کار برد و تقلید صرف از صاحبان مذاهب چهارگانه را تقبیح نمود.^۶

← مطهری، بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی...، چ دوازدهم: ص ۳۴. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱: صص ۲۳-۲۸.

۱. العلوی، شیعه و حکومت...: صص ۶۸-۶۹.

۲. آیت‌اللهی، ولایت فقیه زیربنای فکری...: صص ۲۰ و ۱۲۰.

۳. همان: صص ۱۴۷-۱۴۸.

۴. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۱۹-۲۰: ص ۸۴ نقل از عروة الوثقی، چاپ ۱۹۵۷ قاهره: ص ۹۵.

۵. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ص ۲۱۸؛ نقل از رد نیچریه، چاپ بمبئی: صص ۷۵-۷۶ و ۷۹.

۶. حکیمی، بیدارگران اقالیم قبله: صص ۸۳-۸۴؛ به نقل از احمد امین، زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث: ص ۱۱۳.

○ فریاد بیداری: هشدار به نخبگان

مراتب و مراحل که سید جمال‌الدین برای تجدید حیات تمدن اسلامی قایل بود و بر آن پای می‌فشرده، حلقه مفقوده‌ای داشت که سید آن را یافت: آگاه‌سازی و بسیج رهبران دینی. سید چون در طول زندگی پرفراز و نشیبش، خود را به چند زبان زنده جهان عصر خویش مسلح کرد و در پهنه‌های مختلف علوم انسانی، به خصوص تاریخ و سیاست، تبحر یافت، بر ضرورت مطالعه تاریخ و اطلاع از وقایع و تحولات زمانه و توجه به علل ترقی و تنزل ملت‌ها، که «موجب تصحیح حرکت‌ها و تحریک همت‌ها» ست، به ویژه برای رهبران فکری و اداره‌کنندگان جوامع تأکید فراوان داشت.^۱ کارنامه عملی سید جمال‌الدین مرحله‌ای حساس در قوس زندگی اوست؛ آشنایی وی با استعمار، حسی و شهودی بود؛ مدت‌ها در کشورهای انگلیس، فرانسه و روسیه به سر برد و در خلال آشنایی با تمدن جدید، تضاد آشکار بین دموکراسی موجود در سرزمین اصلی استعمارگران با برده‌پروری و استثمار در سرزمین‌های استعمار شده را دریافت. او در هر سرزمین از مشرق که پا نهاد، اندیشه ضد استعماری را تأسیس کرد. شاگردان و اندیشه‌های او در مبارزات ضد استعماری هند، مصر، ترکیه و شمال آفریقا تأثیرات بسزایی داشتند.

در ایران نیز، پس از جنبش تنباکو - که به دنبال نامه سید جمال به میرزای شیرازی، با صدور فتوای معروف، فصلی جدید گشوده شد - «سید جمال‌الدین با تیغ زبان و نوک قلم خود زمینه‌سازی کرد و شالوده اصلی حکومت مشروطه جدید را در ذهن علمای روحانی مملکت فراهم آورد».^۲ در نتیجه پیروزی سید جمال و میرزای شیرازی، در کنار سایر علمای بزرگ تهران و شهرستان‌ها و توده‌های وسیع مردم، استعمار و استبداد - هر دو - عقب‌نشینی کردند و روحانیون و مردم به قدرت لایزال خود بیش از پیش پی بردند. همین امر، نطفه نهضت مشروطیت را منعقد ساخت.

«حملات بی‌پروای سید جمال‌الدین، به سرعت در حلقه روشنفکران مذهبی، پیروان از جان گذشته و پروپا قرصی را جلب کرد. معتبرترین افراد که به وسیله او به عقاید جدید گرویدند، سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی بودند که در سال‌های مشروطیت، متفقدترین رهبران مذهبی ایران به شمار

۱. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱۹-۲۰: ص ۱۷۲؛ به نقل از مدرسی چهاردهی، سید جمال‌الدین و اندیشه‌های او: ص ۳۷۷. و نیز همان: صص ۱۷۲-۱۷۳ و ۱۷۶؛ به نقل از عروه‌الوثقی: صص ۲۲۹-۲۳۰.
۲. مطهری، بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی...: ص ۱۸.

می‌آمدند».^۱

زمانی هم که علمای ایرانی مقیم نجف، پس از تعطیل مجلس شورای ملی دوره اول به وسیله محمدعلی شاه، فتوا صادر کردند که «به عموم ملت حکم خدا را اعلام می‌داریم: الیوم همّت در دفع این سفاک جبار (محمدعلی شاه) و دفاع از نفوس و اَعراض و اموال مسلمین از اهمّ واجبات است و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرّمات و بذل جُهد در استحکام و استقرار مشروطیت به منزله جهاد در رکاب امام زمان - ارواحنا فداه - و سر مویی مخالفت و مسامحه به منزله خذلان و محاربه با آن حضرت - صلوات‌الله و سلامه علیه - است»^۲، در حافظه تاریخی مردم فتوای میرزای شیرازی را تداعی می‌کرد. اهتمام و ابتکار سید جمال‌الدین اسدآبادی در جهت «اتحاد اسلام» و «وحدت مسلمین»، با اینکه تصور می‌شود ناکام ماند، سه ثمره ناگزیر و انقلابی داشت:

نخست - آغاز تلاش در جهت به فراموشی سپردن مایه‌های اختلاف افکن و موضوعات مورد نزاع سنیان و شیعیان. وی با طرح مبارزه با استعمار و استبداد و تلاش در احیای اسلام و عزّت مسلمین، سعی داشت اختلافات مذهبی را تحت‌الشعاع قرار دهد.

دوم - انتقال برخی از نظرات کلیدی تشیع به برخی از علمای اهل تسنّن و تسرّی آن به حوزه‌های بزرگی چون «الازهر». چاپ و انتشار نهج‌البلاغه توسط شیخ محمد عبده، شاگرد و یار مصری سید جمال و شکستن ممنوعیت و انسداد «اصل اجتهاد» در بین اهل سنت، نتیجه همین اهتمام است.

سوم - ترویج نوعی «ناسیونالیسم مثبت»؛ سید جمال، در عین تکیه بر شعار «وحدت مسلمانان»، بر حفظ «استقلال ملی» در سرزمین‌های مختلف اسلامی (در برابر استعمار) تکیه می‌کرد. تعبیرات و نظراتی چون «دفاع از وطن را عین دفاع از دین دانستن»^۳ «دفاع از میهن قانون طبیعت و فریضه حیات است»، «خائن حقیقی کسی است که مسئول اجازه پا نهادن دشمن در سرزمین خودش است و اجازه می‌دهد که دشمن در خاک کشورش مستقر شود؛ در حالی که می‌تواند از

۱. کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ج سوم: ص ۲۰۸.

۲. صاحبی، اندیشه اصلاحی در...: ص ۱۹۴؛ به نقل از کسروی، تاریخ مشروطه ایران: ص ۷۳۰. در خصوص زندگی و سوابق مراجع ثلاثه نجف ے همان: ص ۱۸۹.

۳. اسدآبادی، مقالات جمالیه: ص ۱۳۱.

استقرار او جلوگیری کند»^۱، نمونه‌های روشنی از اندیشه‌های وی در این زمینه است. برای خوانندگان امروز، بسیاری از مطالب سید جمال‌الدین، در نامه‌های تاریخی‌اش به میرزای شیرازی و روحانیون مقیم ایران و عراق، توضیح واضح‌تر به نظر می‌رسد؛ ولی دقت در موانع سیاسی و فرهنگی شناخت استعمار و درک سازوکار عمل آن در کشورهای مشرق زمین، به خصوص ایران و عراق، شکی باقی نمی‌گذارد که نگارش آن نامه‌ها اقدامی ارزنده و مؤثر بوده است.^۲

البته بر برخی از مواضع و اقدامات سیدجمال چه از حیث مضامین آراء و چه از جنبه تاکتیک‌ها و روش‌ها، انتقاداتی جدی وارد است که در منابع مختلف و از دیدگاه‌های متفاوت طرح و بحث شده‌اند. از جمله نقاط ضعف سیدجمال این بود که در جریان مبارزه با استبداد قاجار و تلاش در جایگزینی اندیشه قانون‌گرایی با کسان‌ی همکاری داشت که ماهیت و گاه مذهب آنان محل نزاع است. همچنین به اعتقاد گروهی از صاحب‌نظران، مشی اتحاد تاکتیکی با تقدم بخشیدن و اصالت دادن به نفس مبارزه سیاسی صرف‌نظر از مبانی و مواضع نیروها و جریان‌ها، بی‌توجهی به جایگاه و نقش توده‌های مردم در مبارزه و تمرکز بر روابط با سران حکومت‌ها و نخبگان سیاسی در بسیاری مقاطع، از ضعف‌هایی بود که موجب ابتر ماندن و ناکامی‌بخش زیادی از تلاش‌ها و مجاهدت‌های وی گردید. سید جمال خود درباره سرانجام تلاش‌هایش چنین می‌نویسد:

«... افسوس می‌خورم از اینکه کشته‌های خود را ندرودیم... ای کاش من تمام افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم. چه خوش بود تخم‌های بارور و مفید خود را در زمین شوره‌زار سلطنت فاسد نمی‌نمودم. آنچه در آن مزرعه [مردم] کاشتم به ثمر رسید و هر چه در این کویر [سلاطین و نخبگان حکومتی] غرس نمودم فاسد گردید.»^۳

آنچه سید جمال بر جای نهاد، تأثیری ژرف در تاریخ، سیاست، اندیشه و سرنوشت کشورهای اسلامی گذاشت. در مجموع میراث سید را می‌توان - به اجمال - چنین فهرست کرد:

- ۱- اعتقاد به توانایی ذاتی دین اسلام، برای رهبری مسلمانان و تأمین نیرومندی و پیشرفت آنان؛
- ۲- مبارزه با روحیه تسلیم، گوشه‌نشینی و بی‌حرکتی؛

۱. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱۹-۲۰: صص ۴۶-۴۷؛ به نقل از عروة‌الوثقی.

۲. برای آگاهی از مضمون نامه‌ها - محیط طباطبایی، نقش سید جمال‌الدین...: ضمایم.

۳. صدر واثقی، سید جمال‌الدین...: ص ۳۴۸.

۳- بازگشت به منابع اصلی اندیشه اسلامی؛

۴- تبیین تعالیم اسلام به زبان روز و فراخواندن مسلمانان به یادگیری علوم جدید؛

۵- مبارزه با استعمار و استبداد، به مثابه نخستین گام در راه نوزایی اجتماعی و فکری مسلمانان؛
۶- و مهم‌تر از همه: تلاش در راه گسترش حضور روحانیت در مبارزات سیاسی و برداشتن مرزهای موهوم بین دیانت و سیاست بویژه در جوامع اهل سنت.

□ از جنبش تنباکو تا نهضت مشروطیت

جنبش تنباکو گرچه اولین نهضت مرجعیت شیعه برضد استبداد و بیگانه نبود ولی اولین تجربه مبارزه همزمان با استبداد داخلی و استعمار خارجی بود. در جنگ روس و ایران مرجعیت شیعه با تکیه به حکومت بر ضد سلطه بیگانه قیام کرد، اما حکومت همراهی نکرد و مبارزه شکست خورد. در جریان قتل گریبایدوف شورش انفرادی بود و همه علما به صحنه نیامده بودند، اما نهضت تنباکو چند ویژگی داشت:

- ۱- قیام بر ضد استبداد و استعمار، همزمان بود.

- ۲- وحدت علمای بزرگ با مرجعیت شیعه هماهنگی لازم را موجب شد.

- ۳- استقامت علما و هوشیاری آنها تا پیروزی نهایی ادامه داشت.

این پیروزی برای عالمان شیعه تجربه‌ای بسیار مثبت بود که در جریان نهضت مشروطه به کار گرفته شد. از طرف دیگر برای انگلیس نیز درس عبرت بود که در برخورد با کشورهای اسلامی بویژه ایران، پیچیده‌تر عمل کند. همچنین دربار قاجار نیز بیشتر پی به قدرت علما برد و از آن به بعد درصدد کاستن نفوذ روحانیون برآمد و اولین پیشنهاد برای تضعیف قدرت روحانیون ایجاد محکمه به سبک جدید و محدود کردن قدرت قضایی علما بود.

چند روز بعد ناصرالدین شاه با حضور وزرا جلسه‌ای تشکیل داد؛ به نقل از خاطرات امین‌الدوله شاه در این جلسه «به مناسبت وقایع این ایام از مطاعیت و قوت و استیلائی مالاها شکایت فرمود.» امین‌الدوله برای کاستن از نفوذ قدرت علما طرحی را ارائه کرد و گفت:

«هر روز که دولت یک محکمه منظم و دادخواهی معتدل موجود کند و مردم ببینند که عرض و مال آنها به میزان حق و عدل محفوظ است برای علمای اعلام جز مسائل حلال و حرام و

فتاوی صلوة و صیام نخواهد ماند.^۱

سرانجام این پیشنهاد مورد تصویب قرار گرفت و شاه مشیرالدوله را مأمور تشکیل وزارت عدلیه کرد. مشیرالدوله وزارت عدلیه را تشکیل داد، اما موفقیت چندانی به دست نیاورد.

بنجامین، اولین سفیر آمریکا در خاطرات خود می‌نویسد:

«چرا اصولاً وزارت عدلیه را به وجود آورده‌اند؟ جواب این سؤال این است که مقامات دولتی بدین وسیله به تدریج می‌خواهند از نفوذ روحانیون کاسته و قوانین عرف را جانشین شرع کنند.»^۲

با همه پشتیبانی شاه، کار عدالتخانه حکومت نه تنها رونق نگرفت بلکه با افزایش دخالت و ظلم مأموران حکومت، بعدها درخواست تأسیس عدالتخانه مستقل و حقیقی به نهضت مشروطیت انجامید. استبداد شاهنشاهی، ناکارآمدی حکومت، رهبری روحانیت و مراجع تقلید و طرح مسئله مشروطیت موجب تحولی در ارکان نظام سیاسی ایران شد.

استبداد قجری در واپسین سال‌های خویش با ناهشیاری، ناتوانی و ناکارآمدی فزاینده قاجاریان و گسترش مداخلات بیگانگان توأم شده بود. شکست‌های پی در پی از روسیه و واگذار کردن قسمت بزرگی از شمال ایران، شکست از انگلیس و واگذاری هرات در شرق ایران، قراردادهای پیاپی استعماری رویتر و رژی، خوشگذرانی شاهان قاجار و کیسه تهی خزانه و ناامنی و ستم حکمرانان محلی جان مردم را به لب آورد. عالمان دین برای نجات مردم و گسترش عدالت حرکت‌هایی را آغاز کردند. مراجع نجف برای محو استبداد وارد صحنه سیاسی شدند ولی ایدئولوژی وارداتی مشروطه غربی، ماهیتی دیگر برای نهضت ضداستبدادی و ضداستعماری بومی مردم پدید آورد و سرانجام رژیم استبدادی ایران را از دل ماجراهایی پیچیده و چند وجهی و با تنزل در محتوای اصیل ضداستبدادی و ضداستعماری آن به رژیم در ظاهر مشروطه تبدیل کرد.

مروری بر وقایع منتهی به نهضت مشروطیت به روشنی نشان می‌دهد که علما و روحانیون در بسیج و رهبری مردم نقش و جایگاه بی‌بدیلی داشتند. دکتر عبدالهادی حائری می‌نویسد:

«باور عمومی آگاهان به تاریخ ایران به درستی آن است که مهم‌ترین نیروی پشتیبان انقلاب

۱. امین‌الدوله، خاطرات سیاسی: ص ۱۵۶.

۲. بنجامین، سفرنامه بنجامین: ص ۱۷۳.

مشروطیت همانا علماء بودند. اگر آنان انقلاب را تأیید نمی‌کردند مسلماً در نطفه خفه می‌شد.»^۱

به رغم فعالیت فراوان گروه‌های متعددی از نخبگان دارای تحصیلات جدید یا تبعید شده به فرنگ در قالب انجمن‌های مخفی و یا انتشار مطبوعات، دامنه و سطح نفوذشان بسیار محدود بود و - به جز مواردی از اصناف و اقشار جامعه - عمدتاً در همان دایره نخبگان و گروهی از مقامات و افراد تحصیل کرده حکومت خلاصه می‌شد.

برخی از مورخان برآنند که مشروطیت در دو مرحله شکل گرفت. یک مرحله از اعتراضات اولیه تا مهاجرت صغرا و سپس مهاجرت کبرا که مهمترین درخواست‌های علمای مهاجر و متحصن و مردم را «بنیاد عدالتخانه در همه جای ایران» و «اجرای قانون اسلام برای همگی مردم کشور» تشکیل می‌داد^۲ که در پایان به جای مجلس عدالت، مجلس مشاورت یا دارالشورا درخواست گردید. مرحله دوم به گونه یک جریان موازی همزمان با مهاجرت علما به قم از تحسن عده‌ای از تجار در سفارت انگلیس آغاز شد^۳ تا آنجا که گروه زیادی از مردم و حتی برخی طلبه‌ها نیز با تصور تأیید و توصیه سید عبدالله بهبهانی به بست‌نشینان سفارت پیوستند.^۴ درخواست متحصنین سفارت در ابتدا بازگشت علما و تشکیل مجلس عدالت و تأمین امنیت معترضین بود^۵ اما بنا به شواهد مستند تاریخی با فعالیت اعضای انجمن‌های مخفی و وابستگان و مأموران سفارت انگلستان و با حمایت تدارکاتی و سیاسی علنی مقامات انگلیسی، لفظ مشروطه در بین مردم به عنوان درخواست جدید طرح و شایع گشت. ضیاءالدین دژی در این باره تصریح می‌کند که «لفظ مشروطه را به مردم تهران اهل سفارت القا کردند».^۶ هاشم محیط مافی نیز می‌نویسد که سفیر انگلستان در تنظیم‌نامه درخواست‌های متحصنین مشارکت کرده و در سفارت «به حاضرین گفته می‌شود که... بعد از زحماتی که کشیده‌اید [سعی کنید] دارای حقی گردید که هیچ قوه نتواند

۱. حائری، تشیع و مشروطیت...: ص ۲.

۲. کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱: ص ۲۹۸.

۳. همان: ص ۴۳۳.

۴. همان: ص ۴۳۱. دولت آبادی، تاریخ معاصر یا...، ج ۲: ص ۷۱. کسروی، تاریخ مشروطه ایران: ص ۱۰۹.

۵. دولت‌آبادی، تاریخ معاصر یا...، ج ۱: ص ۷۲. کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱: صص ۴۳۳-۴۳۴.

۶. ترکمان، شیخ شهید...، ج ۲: ص ۳۲۲.

از شما آن حق را سلب نماید. آن لفظ کنستیتوسیون است. حکومت مشروطه».^۱
بدینسان و با حمایت تبلیغاتی نخبگان غیرمذهبی در انجمن‌ها و اعلامیه‌ها و مطبوعات، تحصن سفارت جریان مهاجرت علما را تحت‌الشعاع قرار داد و عملاً رهبری نهضت از دست روحانیت خارج شد و واژهٔ پرابهام و ابهام مشروطه به مضمون و هدف اصلی قیام تبدیل گردید. حال آنکه اکثریت مردم و حتی شمار زیادی از نخبگان درک و تعریف روشنی از این موضوع نداشتند و به قدری ابهام فراوان بود که هر کس مراد و مقصود متفاوت خویش را در آن می‌جست.^۲

با تسلیم مظفرالدین شاه به درخواست متحصنین و صدور دستور تشکیل مجلس شورای اسلامی^۳ با اختلافات موجود و مکتوم به مرور آشکار گردید و افزایش یافت. به هنگام تهیه نظامنامه و بعد تدوین قانون اساسی اختلاف نظر بین گروهی از روحانیون و متدینان با مشروطه‌خواهان و نخبگان شیفته آراء و فرهنگ غرب بیشتر نمایان شد. از بین چهار مرجع مقیم نجف، سه تن از مراجع - آیه‌الله محمد کاظم آخوند خراسانی، آیه‌الله ملاعبدالله مازندرانی و آیه‌الله میرزا حسین تهرانی - معمولاً به طور مشترک اطلاعاتیه‌هایی را در حمایت از مشروطیت صادر می‌کردند که همین امر موجب می‌گشت بسیاری از علما و مردم متدین ایران با نهضت مشروطه‌خواهی همراه و همگام شوند. مجموعه اعلامیه‌ها، پاسخ‌ها و فتاوی‌ مراجع ثلاث مذکور نشان دهنده این واقعیت است که آنان نیز مانند سایر علما مشروطیت را به عنوان ابزاری برای کاستن از ظلم و استبداد و زمینه‌سازی اجرای قوانین اسلامی تلقی می‌کردند.^۴ آنان در اولین تلگراف خود به هنگام تأسیس مجلس شورای ملی نسبت به اجرای «قوانین محکمه دین مبین» تصریح کردند.^۵ همانگونه که در فتوایی که متن آن به طور کامل در صفحات پیشین ذکر شد، تلاش در راه استحکام و استقرار مشروطیت را به منزله جهاد در رکاب امام زمان (عج) توصیف کرده‌اند که مشخصاً مضمون تلقی تماماً دینی مراجع ثلاث از مشروطیت را اثبات می‌کند.

ضمناً جهت‌گیری ضداستعماری نهضت مشروطیت نیز مدنظر ایشان بوده و یکی از نتایج آن را «قطع

۱. محیط مافی، مقدمات مشروطیت: ص ۹۹.

۲. کسروی، تاریخ مشروطه ایران: ص ۲۵۹. مجتهدی، روشنگری‌ها در مشروطیت...: ص ۳۱-۳۲.

۳. کسروی، تاریخ مشروطه ایران: ص ۱۲۰. در فرمان دوم مشروطیت که مورد قبول مردم واقع شد بر عنوان «مجلس شورای اسلامی» تصریح می‌شود ← انصاری، شیخ فضل‌الله...: صص ۹۸-۱۰۲.

۴. حسینیان، چهارده قرن تلاش...: صص ۳۱۴-۳۱۶.

۵. طباطبایی، روزنامه مجلس: ص ۸۲ آقاجغی قوچانی، حیات‌الاسلام...: ص ۲۴.

ایادی خارجه» برشمردند.^۱

حتی **آخوند خراسانی** در پاسخ به نامه مردم همدان، مشروطیت را نیز یکی از دو قسم حکومت «غیرمشروع» برمی‌شمرد که به دلیل وجود عدل در مشروطه، در قبال حکومت مطلق العنان ظالمه، «دفع افسد به فاسد» است.^۲ اما آیه‌الله **سید محمدکاظم یزدی** دیگر مرجع نامدار مقیم نجف - همانند **شیخ فضل‌الله نوری** - از موضع انتقادی نسبت به مشروطیت برخوردار نمود و درصدد شرعی ساختن مشروطیت از طریق وضع ضوابط روشن دینی در تشکیل مجلس و تدوین قانون اساسی مطابق شرع اسلام بود. از این رو از جانب وی تأکید شد که در تشکیل مجلس «جلوگیری از کفر و الحاد و زندقه» گردد و «موافق رضای خدا و رسول و مطابق شریعت مطهره اقامه شود و منافی با شرع نباشد».^۳ وی همچنین از سوءاستفاده بیگانگان در شرایط آشفتنگی ناشی از غلبه مشروطیت غیردینی نگرانی صریح ابراز نموده و از آن بیم داشت که با نفوذ استعمار انگلستان، ایران نیز مانند «مملکت هندوستان» تحت سیطره آنان قرار گیرد.^۴ وی در نهضت ضداستعماری شیعیان عراق علیه انگلستان فتوای جهاد صادر کرد و از مخالفان سرسخت استعمار انگلستان بود.^۵

در این میان وضعیت، جایگاه و اقدامات **شیخ فضل‌الله نوری** که خود در بدو نهضت عدالتخانه از رهبران قیام محسوب می‌گشت، مناقشات و بحث‌های بسیاری در کتب تاریخ مشروطیت برانگیخته است و داورهای متفاوت و متعارض متعدد درباره وی ارائه شده است تا آنجا که بسیاری از اشخاص تحت تأثیر حجم و میزان نوشته‌ها و گفته‌های علیه وی، او را در اردوگاه استبداد و طرفداران سلطنت **محمدعلی شاه** قرار داده‌اند.

شیخ فضل‌الله نوری که حتی به شهادت مخالفانش مجتهد طراز اول و مورد وثوق مردم تهران بود و شرکت او در مهاجرت کبرا موجب تقویت نهضت مشروطیت گردید،^۶ در برابر فضای غالب بر نخبگان آن

۱. آقاجفی قوچانی، حیات‌الاسلام...: ص ۲۵.

۲. همان: ص ۵۲.

۳. رضوانی، لویح شیخ فضل‌الله...: ص ۳۸.

۴. دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱: ص ۱۷۰.

۵. رجبی، علمای مجاهد: صص ۳۱۰-۳۱۱.

۶. حسینیان، چهارده قرن تلاش...: ص ۲۶۹. انصاری، شیخ فضل‌الله...: صص ۳۱-۳۶ و صص ۴۷، ۹۵-۹۷.

کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱: ص ۴۲۸.

زمان، عقاید و آراء خود را در مورد تقویت وجوه دینی و شرعی مشروطیت با سرسختی فراوان ابراز نمود که همین امر خشم بسیاری از سران مشروطیت را به شدت علیه وی برانگیخت. شیخ فضل‌الله پس از تدوین قانون اساسی ایرادهای اصولی به آن گرفت و آن را ضامن عدم مخالفت با شرع و تأمین‌کننده مطالبات اصیل جامعه ندید.^۱ در اثر اتهام‌ها و تهدیدهای مشروطه‌خواهان مجبور شد به حرم حضرت عبدالعظیم پناهنده شود^۲ و در آن جا نشریاتی را به نام لوایح در توضیح خواست‌های خود منتشر کند. «طبق این لوایح که مستندی است بر آرا و اندیشه‌های وی، شیخ هرگز با اصل مشروطه و مجلس مخالف نبود، هر چند مخالفینش وی را با این اتهام منزوی کردند. مخالفت شیخ با اساسنامه غیرشرعی و گفتار غربگرایان و نوشته‌های توهین‌آمیز مطبوعات به اسلام بود و تصمیم داشت اصولی را به قانون اساسی اضافه کند که حرمت اسلام حفظ شود.»^۳ در اولین لایحه که در شرح مقاصد شیخ منتشر شد در مورد اجماعی بودن پذیرش مشروطیت می‌نویسد:

«سلسله علمای عظام و حجج اسلام چون از این تقریر و آن ترتیب استحضار تام به هم رسانیدند... همه تصدیق فرمودند که این خرابی در مملکت ایران از بی‌قانونی و ناحسابی دولت است و باید از دولت، تحصیل مجلس شورای ملی کرد که تکالیف دوایر دولتی را معین و تصرفاتشان را محدود نماید تا آن که به حمدالله تعالی... مجلس دارالشورای کبرای اسلامی مفتوح شد.»^۴

شیخ در یکی از لوایح دیگر تصریح می‌کند که: «از سلسله جلیله رؤسای ملت احدی منکر مجلس شورای ملی اسلامی نیست.»^۵

و در پایان برای مشروعیت آن مجلس استدلال می‌کند و می‌گوید «مجلس به مساعی مشکوره حجج اسلام و نواب عامه امام(ع) قائم شده است.»^۶

همو در جای دیگر می‌گوید:

۱. ترکمان، شیخ شهید...، ج ۱: ص ۲۶۷. حسینیان، چهارده قرن تلاش...: ص ۲۹۷.

۲. حسینیان، چهارده قرن تلاش...: ص ۲۹۰.

۳. همان: ص ۲۹۷.

۴. رضوانی، لوایح شیخ فضل‌الله...: ص ۲۷.

۵. همان: ص ۴۲.

۶. همان: ص ۴۳.

«ایها الناس! من به هیچ وجه منکر مجلس شورای ملی نیستم؛ بلکه مدخلیت خود را در تأسیس این اساس پیش از همه کس می‌دانم؛ زیرا که علمای بزرگ ما که مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند هیچ یک همراه نبودند و همه را با اقامه دلایل و براهین من همراه کردم. از خود آن آقایان عظام می‌توانید این مطلب را جویا شوید. الآن هم من همان هستم که بودم؛ تغییری در مقصد و تجدیدی در رأی به هم نرسیده است.»^۱

به نظر شیخ، مشکل اصلی مجلس در دو جهت بود: ۱- حیطة و محدوده قانون‌گذاری ۲- منبع تدوین قانون اساسی.

او در این باره به روشنی استدلال کرد که:

«امروز می‌بینم در مجلس شورا کتب قانونی پارلمنت فرنگ را آورده و در دایره احتیاج به قانون، توسعه قائل شده‌اند. غافل از این که ملل اروپا شریعت مدونه نداشته‌اند. لهذا برای هر عنوان نظامنامه‌ای نگاشته‌اند و در موقع اجرا گذاشته‌اند و ما اهل اسلام شریعتی داریم آسمانی و جاودانی که از بس متین و صحیح و کامل و مستحکم است نسخ بر نمی‌دارد. شارع آن شریعت در هر موضوعی حکمی و برای هر موقع تکلیفی فرموده است.»^۲

وی معتقد بود مجلس باید در امور سیاسی و کشورداری قانون وضع کند: «پس حاجت ما مردم ایران به وضع قانون منحصر است در کارهای سلطنتی.»^۳ و در جای دیگر: «حاجت ما مردم ایران هم به وضع اصول و قوانین در وظایف درباری و معاملات دیوانی انحصار داشت.»^۴

شیخ همچنین برای جلوگیری از وضع قوانین خلاف شریعت، اصل «نظارت هیئتی از مجتهدین منتخب مراجع تقلید» را پیشنهاد کرد و اصرار داشت این هیئت بدون دخالت مجلس از طرف مراجع تقلید انتخاب بشوند. اما مجلس تصویب کرد مراجع تقلید شیعه اسامی ۲۰ نفر از علما که مطلع به مقتضیات زمان باشند را به مجلس معرفی و مجلس ۵ نفر یا بیشتر را انتخاب تا موافقت یا مخالفت مصوبات را با شرع تطبیق دهند. علت اساسی مهاجرت شیخ، اصرار بر استقلال هیئت نظارت بود. یکی دیگر از خواست‌های جدی شیخ این بود که مشروطه متصف به مشروعه شود و اصرار می‌کرد که «تلو کلمه

۱. همان: ص ۴۴.

۲. همان: ص ۳۱.

۳. همان: ص ۳۲.

۴. همان: ص ۲۸.

مشروطه در اول قانون اساسی تصریح به کلمه مبارکه مشروعه و قانون محمدی (ص) بشود.^۱

□ سرنوشت شیخ فضل‌الله و سایر علما

مخالفان شیخ از طریق مطبوعات و تحریک اقشار مختلف مردم حملات وسیعی علیه وی صورت دادند. در روزنامه‌ها به او توهین و هتک حرمت روا داشته، مجلس سخنرانی‌اش را بر هم زدند.^۲ درخواست تبعید وی را طرح نمودند^۳ و برای حمله به منزل و کشتنش نیز اقدام کردند. با دسیسه و حمایت سفارت انگلستان طرح ترور شیخ فضل‌الله نوری اجرا شد و موجب مجروح شدن وی گردید.^۴ بعد از فتح تهران و پیروزی مشروطه‌خواهان دشمنان اصلی مشروطیت مورد عفو و حمایت قرار گرفتند، برای محمدعلی شاه حقوق و مقرری مادام‌العمر تعیین گردید، فرزند نابالغ وی به پادشاهی برگزیده شد، لیاخوف فرمانده بریگاد قزاق که مجلس را به توپ بسته بود عفو شد و «سردار اسعد مجدداً شمشیر را به کمر لیاخوف بست و گفت: او به وظیفه سربازی خود عمل کرده و ایرادی به وی نخواهد بود.»^۵

اما در مورد شیخ فضل‌الله نوری با شدت و خشونت تمام برخورد شد و در روز میلاد امیرالمؤمنین امام علی (ع) در میدان توپخانه تهران به دار آویخته شد و از آن پس «شیخ شهید» لقب گرفت.^۶ قبل از دستگیری شبانه توسط پیرم خان ارمنی، شیخ فضل‌الله نوری دعوت پناهنده شدن در سفارت روسیه و یا نصب پرچم بیگانه برای مصونیت را به شدت رد نمود و به پیشنهاددهندگان گفت که از کشته شدن نمی‌ترسد و به هیچ کس غیر از خداوند پناهنده نخواهد شد.^۷

در تحلیل و بررسی فعالیت‌ها و مواضع شیخ فضل‌الله نوری در جریان نهضت مشروطیت از دیدگاه‌های متفاوت می‌توان به نکات قابل انتقادی نیز اشاره نمود. برخی از شیوه‌های عملی وی در ابراز مخالفت‌ها به گونه‌ای که در مقطعی شبهه همکاری و همراهی با محمدعلی شاه و مستبدین را ایجاد

۱. همان: ص ۴۸.

۲. انصاری، شیخ فضل‌الله...: صص ۳۱۱-۳۱۲.

۳. همان: ص ۳۰۷.

۴. همان: صص ۳۲۶-۳۲۹.

۵. دانشور علوی، تاریخ مشروطه...: ص ۶۷.

۶. انصاری، شیخ فضل‌الله...: صص ۳۶۴-۳۷۰.

۷. همان: صص ۳۴۹-۳۵۴.

نمود، تندی و خشونت کلامی مشابه طرفداران مشروطیت در نفی مشروطه‌خواهان، بعضی دیدگاه‌های خاص قابل نقد در زمینه حکومت و قانون اساسی و مجلس شورا و... از نکاتی هستند که در بسیاری از نوشته‌ها با برجسته‌سازی و تعمیم آنها، کلیت شخصیت و عملکرد شیخ فضل‌الله نوری نفی و طرد شده و طی دهه‌های گذشته از او سیمای یک فرد ضد روشنفکری و مخالف آزادی و طرفدار استبداد ترسیم گشته است.

محمد ترکمان، گردآورنده مجموعه دو جلدی «رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات و روزنامه شیخ شهید فضل‌الله نوری» در مقدمه خود تأکید می‌کند:

«با اعتقاد به این سخن صحیح که: «هر کس عمل می‌کند، اشتباه نیز می‌کند»، شیخ شهید را در حرکت اجتماعی‌اش مبری از «اشتباه» نمی‌داند. آنچه مورد تأیید راقم است، خط کلی حرکت سیاسی و روح شریعت‌خواهی شهید فضل‌الله نوری می‌باشد.»^۱

مع الوصف هیچ مورخ و صاحب‌نظر منصفی انتقادات وارد یا ناوارد بر اندیشه‌ها و آراء شیخ فضل‌الله نوری را نمی‌تواند توجیه‌کننده اعدام وی بداند.

پیتر آوری در کتاب تاریخ معاصر ایران می‌نویسد: «اعدام شیخ فضل‌الله نوری یکی از کارهای زشت و تندروانه مشروطه‌خواهان بود.»^۲ این زشتی و تندروی غیرانسانی در اغلب کتب و حتی به قلم مخالفان شیخ نیز بارها اذعان و نکوهش شده است ولی سفیر بریتانیا در پیامی به وزیر خارجه متبوع خود اینگونه داوری می‌کند: «شیخ فضل‌الله یکی از دشمنان بزرگ مشروطیت بود و برای مملکت خود خطر بزرگی بود، خوب شد که ایران او را از میان برداشت.»^۳ تعبیر معروف جلال آل‌احمد در مورد شهادت شیخ فضل‌الله نوری را می‌توان معرف تلقی گروهی از روشنفکران استعمارستیز و مستقل محسوب کرد. آل‌احمد در کتاب غرزدگی می‌نویسد:

«و من، نعش آن بزرگوار [شیخ فضل‌الله نوری] را بر سر دار همچون پرچمی می‌دانم که به علامت استیلای غرزدگی، پس از دو‌یست سال کشمکش، بر بام سرای این مملکت افراشته شد. و اکنون در لوای این پرچم، ما شبیه به قومی از خود بیگانه‌ایم، در لباس و خانه و خوراک و ادب و مطبوعاتمان. و خطرناکتر از همه در فرهنگمان. فرنگی مآبی می‌پروریم و

۱. ترکمان، شیخ شهید...، ج ۱: صص ۴ و ۵.

۲. آوری، تاریخ معاصر ایران از...: ص ۲۵۱.

۳. کتاب آبی، اسناد وزارت خارجه انگلیس، ج ۲: ص ۲۹۶.

فرنگی مآبی راه‌حل هر مشکلی رامی‌جوییم»^۱

وی همچنین در کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» این موضوع را چنین تحلیل می‌کند: «گرچه ظاهراً اعدام آن بزرگوار [شیخ فضل‌الله نوری] علامت پیروزی مشروطیت به حساب آمد، اما به علت قضایای بعدی و کودتای ۱۲۹۹ و دیگر اتفاقات چهل و چند ساله اخیر، آن واقعه، بزرگترین نشانه شکست مشروطیت هم از آب درآمد و در عین حال بزرگترین علامت شکست روشنفکران...»^۲

عبدالهادی حائری می‌نویسد:

«چون رهبری آنها [مشروطه‌خواهان] به دست دو فئودال پشتیبان بیگانه یعنی حاجی علیقلی خان سردار اسعد بختیاری و سپهدار تنکابنی افتاد انقلاب را از جاده خود منحرف ساختند و تبهکاران ضد‌مشروطه را به کیفر نرساندند. آنان شیخ فضل‌الله نوری را محاکمه و اعدام کردند... نوری که به دانش و پرهیزکاری شناخته شده بود از «مشروطه‌مشروع» هواخواهی کرده مشروطه ایران را غیراسلامی یافته بود... این رویداد ناگهانی و از نظر بسیاری باورنکردنی سبب بیم فراوانی در میان علما شد... و بسیاری از مردم عادی را که احترام ویژه‌ای نسبت به مقام روحانیت قائل بودند سخت به مشروطیت و پشتیبانان آن کینه‌ور گردانید.»^۳

وی به نقل از برادر میرزای نائینی می‌نویسد:

«نائینی با نگرانی به [آخوند] خراسانی گفت: «خبرهای ناگواری که درباره نوری می‌رسد نشانه آنست که زندگی او در خطر است. اگر مشروطه‌خواهان او را بکشند آبروی علماء خواهد رفت.» خراسانی تلگرافی به تهران فرستاد تا جان نوری را از مرگ برهاند ولی دیگر دیر بود و نوری به دار آویخته شده بود.»^۴

آخوند خراسانی پس از خبر شهادت شیخ، مجلس بزرگداشتی در منزل خود ترتیب داد^۵ و در برخی شهرهای بزرگ ایران روحانیون و مردم برای او به برگزاری مجالس بزرگداشت و یادبود اقدام نمودند.^۶

۱. آل‌احمد، غریزدگی: ص ۷۸.

۲. آل‌احمد، در خدمت و خیانت...: ص ۴۰۲.

۳. حائری، تشیع و مشروطیت...: ص ۱۵۸.

۴. همان: ص ۲۰۰.

۵. کفایی، مرگی در نور...: ص ۳۹۶.

۶. محیط طباطبایی، راهنمای کتاب: ص ۳۷۹. براون، نامه‌هایی از تبریز: ص ۱۳۰. الوردی، مشروطه ایران...:

متعاقب اعدام شیخ فضل‌الله نوری تعداد دیگری از علمای طرفدار «مشروطه مشروعه» در گیلان، تبریز، زنجان و تهران ترور یا زندانی و یا تبعید شدند.^۱ و یک سال بعد سید عبدالله بهبهانی که مؤسس مشروطیت خوانده می‌شد در تهران با گلوله تروریست‌های «کمیته دهشت» به گرداندگی تقی‌زاده و حیدر عمواوغلی به قتل رسید.^۲ سیدمحمد طباطبایی رهبر دیگر مشروطیت نیز با تهدید و ارباب به خانه‌نشینی و سکوت وادار گردید و شرایط به گونه‌ای شد که بسیاری از علمای مشروطه‌خواه در اعتراض به آنچه که به نام مشروطیت انجام می‌گرفت، بنای انتقاد و مقابله را گذاردند.

«آخوند [خراسانی] از عملکرد سران سیاسی مشروطیت به شدت انتقاد کرد اما همچنان به دفاع از اصل مشروطیت ادامه داد. سرانجام به منظور کسب آگاهی از نزدیک و جلوگیری از کج‌روی‌ها تصمیم گرفت به همراه جمعی دیگر از علما به ایران سفر کند، اما ناگهان در نجف درگذشت. مرگ او طبیعی تلقی نشد و اینکه عمال انگلستان او را مسموم ساخته‌اند محتمل می‌نماید. ۱۴ ماه پیش از آن، شیخ عبدالله مازندرانی به مناسبتی اعلام داشته بود که زندگی او و آخوند آماج تهدید گشته است.»^۳

عبدالهادی حائری می‌نویسد: «[میرزای] نائینی باور داشت که [آخوند] خراسانی همراه دیگران از جمله خود نائینی به ایران می‌رفت تا مشروطیت ایران را که سخت به استبداد گراییده بود به راه درست رهبری کند.»^۴

سیدمحمد طباطبایی که کاملاً از مشروطیت کناره گرفت ماجرای مشروطیت را اینگونه تعبیر کرده بود که «سرکه ریختیم، شراب شد»^۵ وی در یکی از آخرین یادداشت‌های خود ضمن اظهار یأس و نكوهش سیاسیون و مردم می‌نویسد: «از همه چیز گذشتیم که خدمتی به این مردم کرده باشیم، از قید رقیت آزاد

ص ۴۹.

۱. کسروی، تاریخ هجده ساله...: ص ۱۰. مستشارالدوله، اسناد مشروطیت: صص ۳۰۶ و ۳۳۱. علوی، رجال عصر مشروطیت: صص ۱۲۹ و ۶۸ و ۸۲ و ۸۳. احتشام‌السلطنه، خاطرات: ص ۱۳۸.

۲. احتشام‌السلطنه، خاطرات: ص ۶۵۰. ملک‌زاده، تاریخ انقلاب...، ج ۶-۷: ص ۱۳۳۵. رائین، انجمن‌های سرّی...: ص ۱۱۰.

۳. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱: ص ۱۵۲.

۴. حائری، تشیع و مشروطیت...: ص ۱۶۰.

۵. صفائی، رهبران مشروطه، دوره اول: ص ۲۱۸.

شوند افسوس قدر ندانستند و نتیجه اعمالشان عکس آنچه مقصود ما بود شد و خواهد شد.^۱ میرزای نائینی که در تأیید مشروطیت کتاب پرآوازه «تنبیه‌الامة و تنزیه‌المللة» را برای تبیین مشروطیت و نقد آراء علمای مخالف مشروطیت نگاشته بود، فرمان داد تا نسخه‌های کتاب مزبور را جمع‌آوری و نابود کنند: «حتی روزهای آخر، جهت به دست آوردن هر نسخه یک لیره نقره یا لیره عثمانی می‌بخشید. و آنگاه که برخی در مورد مشروطیت و کتاب تنبیه از او سؤال کردند، در برابر آنان نسبت به آنچه صورت گرفته بود، به درگاه الهی استغفار نمود.»^۲ عبدالهادی حائری روایت دیگری از این موضوع به دست می‌دهد:

«[نائینی] زمانی دراز از چاپ و نشر کتابش نگذشته بود که وی نسخه‌های آن را تا آنجا که در امکان وی بود از دسترس خارج ساخت و آنها را در رود دجله افکند. در حدود پانزده سال پس از انقلاب مشروطه، پس از یک رشته مبارزات ناکام و بی‌سرانجامی که وی به سود جنبش استقلال‌خواهی عراق و بر ضد حکومت تحت‌الحمایگی انگلیس رهبری کرد، در رده پشتیبانان رژیم رضاشاهی درآمد. این تغییر مسیر بارز در فعالیت‌های سیاسی را می‌توان زائیده ناامیدی و سرخوردگی او از رویدادهای ناگوار از یکسو و پیچیدگی و درهم و برهمی سیاست گمراه‌کننده و حاکم آن روز ایران، از سوی دیگر دانست. باید بیفزاییم که تا آنجا که نویسنده حاضر آگاه است پشتیبانی نائینی از رژیم رضاشاهی - به هر دلیلی که بود - تا پایان زندگی‌اش همچنان ادامه یافت.»^۳

به اعتقاد یکی از صاحب‌نظران تاریخ مشروطیت:

«در میان عالمان عصر مشروطه، نه هوادار استبداد و خودکامگی وجود داشت و نه مشروطه‌خواه به مفهوم غربی... علمای ایران و عراق چه آنان که در راه برقراری مشروطه تا آخرین نفس ایستادند و چه آنان که... شعار «مشروطه مشروعه» را گفتند و چه آنان که از آغاز نسبت به این حرکت روی خوش نشان ندادند، همگی هدف یکتایی را دنبال می‌کردند و آن برقراری عدالت و قانون در چارچوب قوانین اسلام بود.»^۴

البته در بسیاری از کتب تاریخ مشروطیت موضوع به گونه‌ای دیگر ترسیم و تبیین شده است.

۱. انصاری، شیخ فضل‌الله...: ص ۴۲۳.

۲. همان: ص ۳۹۹.

۳. حائری، تشیع و مشروطیت...: ص ۳۳۴.

۴. انصاری، شیخ فضل‌الله...: ص ۳۹۹.

نویسندگان سکولار با تأکید بر ماهیت غیردینی مشروطیت، «مشروطه اسلامی» یا «مشروطه مشروعه» را نادرست و گزاف دانسته‌اند و ضمن حملات شدید به علمای دوران مشروطیت به ویژه کسانی که مانند شیخ فضل‌الله نوری می‌اندیشیدند، اساس مشروطیت را مأخوذ از مدنیت غربی خوانده‌اند و تأکید می‌کنند که علمای مشروطه‌خواه نیز «تحت‌تأثیر و تلقین افکار ترقیخواهان دل به مشروطیت بستند»^۱ فریدون آدمیت «نبرد قدرت‌طلبی روحانی» را جوهره رویکرد علما در مشروطیت برمی‌شمرد و می‌نویسد:

«در جدالی که بر سر مشروطیت اسلامی درگرفت، مهم‌تر از جنبه نظری و مسلکی‌اش، قضیه نبرد قدرت‌طلبی روحانی مطرح بود، خواه ملای مشروطه‌طلب باشد خواه شریعت پرور. متفکر مشروطیت مشروعه شیخ فضل‌الله نوری بود از علمای طراز اول که پایه‌اش را در اجتهاد اسلامی برتر از طباطبایی و بهبهانی شناخته‌اند. روزگاری هر سه در حرکت مشروطه‌خواهی مشارکت داشتند»^۲

مائء‌الله آجودانی که ساکن لندن است و کتاب وی درباره مشروطه، سال ۱۳۸۲ در داخل کشور انتشار یافته، در هر مجالی که امکان داشته حملات و اتهامات فراوانی به روحانیت و بویژه شیخ فضل‌الله نوری وارد ساخته و از جمله ضمن «مجرم سیاسی» خواندن وی و ایراد اتهاماتی نادرست در همکاری وی با استبداد محمدعلی شاه،^۳ می‌نویسد:

«[شیخ فضل‌الله نوری] به عنوان عالم متشرعی که حفظ و حراست شریعت را در وظیفه خود داشت، مجتهدی بود که از قضا در تحلیل‌ها و سخنانش آنچه که درباره تناقض این تجدد ایرانی و مشروطه جدید با شرع می‌گفت، صادق بود و راستگو. روشنفکری ایران و بدتر از آن روحانیون مشروطه‌خواه، با خشم و تهمت و افترا و حتی تکفیر و توبیخ، یعنی همان حربه شناخته شده‌ای که به بدترین شیوه‌ها مورد استفاده یا سوءاستفاده خود نوری قرار گرفته بود، با او به مقابله پرداختند و ساده‌لوحانه‌اندیشیدند که با اعدام مجتهدی، می‌توانند سرپوشی بر اصل تناقض «تجدد ایرانی» و «مشروطه ایرانی» نهند. نوری به بدترین شیوه‌ها اعدام گردید... وقتی مشروطه در اساس، امری اسلامی دانسته شد و همه اصول و قوانین آن تماماً مأخوذ از قوانین اسلامی تلقی گردید، ناگزیر سخن در چند و چون و کم و کیف این پدیده اسلامی شده یا اسلامی بوده، فقط در صلاحیت مجتهدین و علمای شرع است که

۱. آدمیت، ایدئولوژی نهضت...: ص ۲۲۶.

۲. همان: صص ۴۲۹.

۳. آجودانی، مشروطه ایرانی: ص ۳۶۵.

شریعت اسلامی را مثل کف دستشان، خوب می‌شناسند. یعنی به روشنفکر عرف‌گرا، دیگر این فضولی نمی‌رسد که درباره «مشروطه ایرانی» یا «اسلامی» اظهار نظر کند. و درست همین جا بود که روشنفکران عرف‌گرا و نمایندگان آنها دریافته‌اند که چه کلاه‌گشادی به سرشان رفت و چه دسته‌گلی به آب دادند. پس شروع به نق‌نق کردن و به اصطلاح امروزی تر و خودمانی‌تر «دبّه درآوردن»، کردند.^۱

شناخت ایدئولوژی واقعی نهضت مشروطیت از دل مباحثی مانند آنچه که نقل شد، به سهولت بیشتری امکان می‌یابد. کسانی که به پیوند دین و سیاست و لزوم ابتدای نظام سیاسی بر دین در یک جامعه متدین اعتقادی ندارند، مشروطیت را مطابق ذائقه و سلیقه خویش تبیین و تفسیر می‌کنند و به گزینش یا حذف رویدادهایی از آن می‌پردازند. کما آنکه کسانی دیگر نیز برای اثبات اصالت دینی و مذهبی نهضت مشروطیت از ابتدا تا انتها و پذیرش دربست آن، همانگونه به انتخاب و دست‌چین کردن وقایع پرداخته‌اند. حال آنکه واقعیات نهضت مشروطیت هیچکدام از دو نگره مزبور را بر نمی‌تابند و مطلق‌انگاری و سیاه و سپید کردن قالب‌ریزی شده را مدد نمی‌رسانند.

□ نتایج و پیامدهای نهضت مشروطیت

نهضت ناتمام مشروطیت دارای نتایج و پیامدهای زیر بود:

- ۱- استبداد قاجاری در برابر اراده عمومی در هم شکست.
- ۲- نهضت مشروطه بنیاد مشارکت مردم در اداره کشور و تأسیس مجلس را موجب گشت.
- ۳- قاعده نفی سبیل یا دکتترین عدم سلطه، تحت‌الشعاع آرمان سرنگونی استبداد قرار گرفت و نفوذ و سلطه بیگانگان با صورت موجه و به اشکال پیچیده‌تری برقرار گردید.
- ۴- به دلیل انحراف و ضعف مدیریت وارثان مشروطیت، پس از پیروزی نه تنها مشکلی از کشور حل نشد، بلکه بر مشکلات آن افزوده شد. نامنی، عدم اقتدار حکومت و ناکارآمدی، چنان بر جامعه مستولی شد که زمینه ظهور دیکتاتوری نوین فراهم آمد.
- ۵- برخلاف نهضت ضداستعماری و ضداستبدادی تنباکو که مرجعیت و روحانیت رهبری آنرا به عهده داشت، در مشروطیت ابتدا رهبری با روحانیت بود، اما به سرعت رهبری از دست آنان ربوده شد و

روحانیت به شکل حامی و دنباله‌رو نهضت و یا منتقد و مخالف آن درآمد و در مواردی برخی علما ابزار دست روشنفکران سکولار و غرب‌گرا قرار گرفتند.

۶- روحانیت به دلیل فقدان رهبری واحد دچار اختلاف شد و پایگاه اجتماعی آن تضعیف گردید. عدم استقرار یک حکومت مشروطه واقعی مردمی و ناکارآمدی و بحران‌های پی در پی در عرصه سیاسی کشور و قدرت‌یابی مجدد مستبدین قدیمی در لباس مشروطه‌خواهان، آخرین رمق‌های سلسله رو به اضمحلال قاجار را در خود مستحیل کرد. هر چند تجارب ارزنده‌ای در اولین گام‌های برقراری دوره‌های اولیه مجلس شورا فراهم آمد اما تداوم مداخلات روس و انگلیس و خیانت و بی‌کفایتی اغلب رجال سیاسی، کشور را به سراشیبی سقوط و انحطاط کشانده بود. آثار جنگ جهانی اول مقارن با سومین دوره مجلس مشروطه و وقوع انقلاب اکتبر روسیه، انگلستان را در ایران به یک قدرت بی‌رقیب مبدل ساخت که به تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ منجر گشت و استقلال ایران عملاً محو گردید. مخالفت سیدحسین مدرس و گروهی از رجال وطنخواه با اتکاء به حمایت افکار عمومی در کنار تحولاتی که در درون هیئت حاکمه انگلستان رخ داده بود، بریتانیا را وادار به تغییر استراتژی نمود و در بستر از هم پاشیدگی دستگاه‌های حکومتی و ناامنی و بحران‌های فزاینده اقتصادی و اجتماعی، زمینه‌ها و مقدمات کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ و ظهور دیکتاتوری رضاخان میرپنج پدید آمد.

□ دوران فترت: عصر رضاخان

بررسی صورت مذاکرات و فعل و انفعالات مجالس چهارم تا ششم، معمای به قدرت رسیدن رضاخان را، تا آنجا که به مجلس و نهاد قانونگذاری کشور مربوط می‌شود، حل می‌کند. مخالفت‌ها از حدود اشخاص فراتر نمی‌رود و جامعه نیز سردرگم است. قدرت یافتن رضاخان میرپنج یک شبه صورت نگرفت؛ از سوم اسفند ۱۲۹۹ تا سوم آبان ۱۳۰۲ این فرد در یک کابینه سید ضیاءالدین طباطبایی، سه کابینه قوام‌السلطنه، دو کابینه مشیرالدوله و یک کابینه مستوفی، وزیر جنگ بود. دوران صدارتش، با حکم احمدشاه، از آبان ماه ۱۳۰۲ آغاز شد و در بهمن ۱۳۰۳ «ریاست عالیۀ کل قوای دفاعیّه و تأمینیه مملکتی با اختیارات تامه» از سوی مجلس شورای ملی به او تفویض شد.^۱

۱. مکی، تاریخ بیست ساله...، مجلدات ۱ و ۲ و ۳: (برگرفته از همه کتاب).

رضاخان، در دوران اقتدار چندساله‌اش بر نیروهای مسلح، «نظمیّه» را نیز بدان ضمیمه ساخت و آن را، جهت سرکوب مخالفان خویش، به یک سازمان تروریستی تبدیل کرد.

○ حربهٔ مذهب

در کنار حمایت گستردهٔ انگلستان و رجال وابسته و نیز همراهی و همفکری مؤثر برخی روشنفکران عرفی و غربگرا و پشتیبانی محافل ماسونی و گروه‌کثیری از مطبوعات، یکی از مهم‌ترین حربه‌های رضاخان در رسیدن به قدرت، سوءاستفاده از احساسات مذهبی مردم و تظاهر به ظواهر مذهب بود. او در ابتدا چنان رفتار می‌کرد که حتی برخی علما نیز نسبت به وی حسن‌ظن پیدا کرده بودند. پس از کودتا به دستور رضاخان در تمام قزاقخانه‌ها مراسم عزاداری محرم برپا می‌شد. احمدشاه در یکی از همین مجالس در کنار رضاخان حضور یافت.^۱ وی در دوران نخست‌وزیری نیز همین رویه را ادامه داد و حتی دستور داد از نمایش‌ها و برنامه‌هایی که خلاف موازین شرعی است جلوگیری شود.^۲ رضاخان پس از انقراض قاجاریه و انتخاب به عنوان حاکم موقت توسط مجلس شورای ملی دستور تعطیلی مشروب‌فروشی‌ها و قمارخانه‌ها را نیز صادر نمود.^۳ این ظاهرسازی را حتی تا اوایل سلطنت نیز حفظ کرد. در مراسم تاجگذاری‌اش در چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ اظهار داشت:

توجه مخصوص من معطوف حفظ اصول دیانت و تشیید مبانی آن بوده و بعدها نیز خواهد بود.^۴

در سی‌ام آذر ماه ۱۳۰۶، در پاسخ به تلگراف اعتراض جمعی از علما از جمله حاج‌آقا نورالله اصفهانی و آیه‌الله فشارکی اصفهانی، می‌نویسد:

هیچ وقت منظوری جز حفظ عظمت و شوکت اسلام و رعایت مقام و احترام پیشوایان روحانی نداشته و همیشه علاقه‌مند به این مقصود بوده و هستم.^۵

البته وی پس از استحکام سلطنت و قدرت خویش، در مرحله اول تضعیف دین در جامعه، پرچمدار

۱. مکی، تاریخ بیست ساله...، ج ۱: ص ۴۳۳.

۲. همان، ج ۳: ص ۳۱.

۳. اعظام قدسی، کتاب خاطرات من، ج ۲: ص ۴۴.

۴. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: ص ۵۶.

۵. همان: ص ۶۱؛ به نقل از اطلاعات در یک ربع قرن، تهران، ۱۳۲۹، ص ۲۷.

تجددطلبی و ترقی خواهی در اسلام شد و دیدگاه‌ها و اندیشه‌های متجددین مشروطه و مشاوران سکولار خود را به عنوان «اسلام مترقی» برای تغییر و تبدیل فرهنگ اسلامی پی‌گیری می‌نمود. تا آنجا که رضاخان آشکارا می‌کوشید سیاست اسلام ستیزی خود را در پوشش اسلام حقیقی مترقی پنهان سازد.^۱ در سلام عید غدیر ۱۳۱۷ ش. رضاخان بی‌سواد و قلدرمآب ردای روشنفکری بر تن می‌کند و در پاسخ این جمله رییس وقت مجلس شورای ملی، محتشم السلطنه اسفندیاری، که «عید غدیر از اعیاد بزرگ اسلامی است»، می‌گوید:

بلی، صحیح است؛ از اعیاد بزرگ اسلامی است و به واقع مملکت و ملتی که پایبند حقایق مذهب نباشد دارای هیچ نیست؛ اما نه این اسلام امروزه، که از جاده حقیقت خارج شده بلکه ما باید سعی کنیم حقیقت مذهب را به مردم تعلیم دهیم.^۲

بی‌جهت نیست که سیاحی اروپایی، پس از مشاهدات خود در ایران، می‌نویسد که «در ایران پدیده عجیب اسلام دولتی دیده می‌شود؛ به طوری که دولت در ظاهر در فکر تعدیل و شاید اصلاح دین و در واقع در فکر تباہ ساختن دین - از درون - است».^۳ رضاشاه مطابق برنامه‌ای محاسبه شده، به تدریج، سیاست‌های اسلام‌زدایی خویش را با طراحی و مشاوره متجددین و روشنفکران عرفی (سکولار) به اجرا گذارد. مقابله خشونت‌بار با روحانیون مخالف دیکتاتوری، قانون تغییر لباس و برنامه کشف حجاب اجباری، ممنوعیت مراسم عزاداری، تصرف اوقاف مذهبی و حذف روحانیون و علمای مستقل از مراکز قضایی و آموزشی و تضعیف کامل حوزه‌های علمیه در کنار ترویج لادینی و فساد اخلاقی و ابتذال فرهنگی از مهمترین اقدامات رضاخان برای مقابله با بنیادهای دینی در فرهنگ و اجتماع ایران بود.^۴ از سال ۱۳۰۷ به بعد چهرهٔ عربیان اسلام ستیزی رضا پهلوی آشکار گردیده بود و به قول مخبرالسلطنه هدایت «گوشه پردهٔ پروگرام ده ساله بالا رفت».^۵ تنها روحانیونی که دارای اجازه و تصدیق دولتی بودند حق استفاده از لباس روحانیت و انجام امور دینی را داشتند و البته به شدت با علما و روحانیونی که در مخالفت با

۱. جعفریان، جریانها و سازمانهای مذهبی...: صص ۲۸ و ۲۹.

۲. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: ص ۸۴؛ به نقل از یادداشت‌های کیخسرو شاهرخ، صص ۱۸۵-۱۸۶.

۳. هاکس، ایران، افسانه و واقعیت: ص ۷۱.

۴. حسینیان، چهارده قرن تلاش...: صص ۳۸۰ و ۳۸۹ و ۳۹۶ و ۴۱۵ و ۴۱۷.

۵. هدایت، خاطرات و خطرات: ص ۴۰۷.

دیکتاتوری سخنی بر زبان رانده یا اقدامی می‌کردند، مقابله می‌گردید. در اوج ممنوعیت هرگونه تبلیغ آزاد دینی، شریعت سنگلجی، بدون مخالفت شهربانی و در مجامع عمومی و بالای منابر، عقاید خاص خود را - که بر خلاف إجماع علمای شیعه بود - تبلیغ می‌کرد و مسجدی که در آن مسند داشت، از آزادترین و ضمناً مدرن‌ترین مساجد پایتخت بود.^۱

جوهر افکار و آموزش‌های سنگلجی، با تظاهر به نواندیشی و خرافه‌ستیزی و ارائه اسلام مترقی با الهام از وهابیت، این نتیجه را می‌داد که «دین» و «سیاست» مقوله‌هایی جدا از یکدیگرند. بیشتر کسانی که در جلسات او حاضر می‌شدند، تحصیل کرده‌های جدید بودند که علاقه به مخالفت‌های او با مظاهر مذهبی و تمایل به غربی کردن دین داشتند. به اعتقاد حسن یوسفی اشکوری وی از جریان سلفی‌گرایی در تداوم مکتب فکری شیخ هادی نجم‌آبادی محسوب شده و در کنار احمد کسروی و نظایر آن قرار داده می‌شود.^۲

○ مقاومت‌ها: دفاع و رویارویی

در اعتراض به حرکت‌های ضد‌مذهبی رضاشاه که تخریب هویت ملی و افزایش نفوذ استعمار را در پی داشت، مقاومت‌هایی از سوی بخش‌هایی از روحانیت انجام شد؛ که شرح و تفصیل آنها ضروری نیست، لیکن به دو مورد نمادین پرداخته می‌شود. از آنجا که مهاجرت علمای اصفهان به پیشتازی آقا نورالله اصفهانی در صدر این مخالفت‌ها قرار دارد، ابتدا به آن اشاره می‌گردد و سپس حرکت اعتراضی شیخ محمد تقی یزدی (بافقی) و تأثیرات آن مرور می‌شود.

آقا نورالله اصفهانی کسی است که از دیرباز با استبداد قاجار در ستیز بوده‌است. وی در جریان «استبداد صغیر» محمد علی شاه، به اتفاق سید حسن مدرس و جمعی از آزادیخواهان یک «انجمن سرّی» تشکیل داد؛ با اعتقادی که تعداد زیادی از عشایر به وی داشتند از سران ایشان نیز کمک گرفت، به خصوص از همراهی مجاهدین بختیاری برخوردار شد؛ و در برابر نیروهای استبداد مبارزه کرد.^۳ وی از

۱. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: ص ۷۶؛ به نقل از ایران در دو سدهٔ واپسین: ص ۲۴۶ و

صاحب‌الزمانی، دیباچه‌ای بر رهبری: ص ۱۳۷.

۲. روزنامه شرق، ش ۳۵۴، ۱۰ آذر ۸۳: ص ۱۹.

۳. باستانی پاریزی، تلاش آزادی...: صص ۱۵۷-۱۵۹.

رهبران مشروطیت محسوب می‌شد ولی پس از پیروزی نسبت به عملکرد سران مشروطه‌خواه انتقاد داشت و به مخالفت پرداخت.

پس از بیانیهٔ اول شهریور ۱۳۰۶ ش. / ۱۳۴۵ ق. دولت مخبرالسلطنه، که به بهانه مخالفت علما با سربازگیری اجباری، در بردارندهٔ ممنوعیت امر به معروف و نهی از منکر و تبلیغات دینی روحانیون و تهدید شدید متخلفین به سرکوبی با عنوان مفسدین فی الارض بود، آقا نورالله و جمعی از روحانیون اصفهان به همراهی گروهی از مردم، در اعتراض به این بیانیه، به قم مهاجرت کردند. تعدادی از علمای بزرگ سایر شهرستان‌ها نیز در قم به مهاجرین پیوستند. اهم درخواست‌های مهاجرین عبارت بود از:

۱- الغای نظام وظیفه اجباری (که موجب اختلال زندگی و نظام اقتصادی خانواده‌ها در آن دوران بود)؛

۲- انتخاب پنج نفر از علما، مطابق اصل دوم متمم قانون اساسی، برای نظارت بر قوانین مجلس؛

۳- جلوگیری کامل از منهیات شرعیه؛

۴- ابقا و تثبیت محاضر شرع؛

۵- تعیین ناظر شرعیات در ولایات؛

رژیم پهلوی در برابر این حرکت، ابتدا تصمیم به اتخاذ اقدامات شدید علیه مهاجرین و حتی به توپ بستن قم گرفت اما با تقویت موقعیت مهاجرین «سعی کرد اولاً با تحکیم روابط با علمای عتبات، از صدور فتاوی آنان جلوگیری به عمل آورد؛ ثانیاً با استفاده از برخی روحانیون مرتبط با دربار، در میان مخالفان تفرقه ایجاد کند؛ ثالثاً با پذیرش تقاضای روحانیون مهاجر، به دفع‌الوقت پردازد»^۱ البته در مذاکره نخست‌وزیر با علمای مهاجر، دولت پذیرفت که ۵ نفر از علمای طراز اول در مجلس پذیرفته شوند که یکی از آنها مدرس بود. سایر درخواست‌ها نیز ظاهراً پس از موافقت رضاشاه پذیرفته شد و تلگرافی در دلجویی از مهاجرین صادر گردید. قرار بود که تحقق این درخواست‌ها از طریق پیشنهاد لایحه به مجلس پی‌گیری شود که قبل از طرح لایحه در مجلس آقا نورالله به نحو مشکوکی درگذشت و حرکت علما عقیم ماند. در آن زمان شایع شد که پزشکانی که از طرف شاه برای معالجه رفته بودند با آمپول، وی را مقتول ساختند.^۲ تلگراف ۳۰ آذر رضاشاه به علما، که قبلاً به آن اشاره شد، هشدارهای تلویحی نیز داشت و به تعبیر یکی از صاحب‌نظران، «در واقع رضاشاه پس از رسیدن به اریکهٔ قدرت، این امکان را یافت که

۱. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: صص ۵۹-۶۰.

۲. مکی، تاریخ بیست ساله...، ج ۴: صص ۳۹۷ و ۴۱۱.

برای ابراز علاقه‌مندی خود به اسلام و علما شروطی را قایل شود»^۱.

شیخ محمدتقی بافقی که از شاگردان آیه‌الله سیدمحمدکاظم یزدی و آخوند خراسانی بود یکی از علمایی بود که برای ساماندهی حوزه علمیه قم و مهاجرت آیه‌الله حائری تلاش کرد. وی که علاوه بر جایگاه علمی و فقهی از زاهدترین روحانیون زمان بود و به شدت در بین طلبه‌ها محبوب و مورد اعتماد بود، پس از ورود آیه‌الله عبدالکریم حائری یزدی، مسئول پرداخت شهریه طلاب شد. از ویژگی‌های وی شجاعت و حساسیت شدید نسبت به نهی از منکر، نقل شده است. سال ۱۳۰۷ در اولین روز سال نو همسر رضاشاه و زنان همراه وی بدون رعایت حجاب به حرم حضرت معصومه (س) آمدند که موجب اعتراض گروهی از مردم و طلبه‌ها به رهبری حاج شیخ محمدتقی بافقی شد.

آیه‌الله خلیل کمره‌ای، در خاطرات خود، می‌گوید: «حاج شیخ محمدتقی بی‌پروا حمله کرد که اینها را از حرم بیرون کنید؛ داد و فریاد کرد، به طوری که زن‌ها ترسیدند. موضوع که به اطلاع رضاشاه می‌رسد، خود را به سرعت به قم می‌رساند و شیخ محمدتقی را با عصای خود مضروب کرده دستور جلب و دستگیری‌اش را می‌دهد»^۲. آیه‌الله اراکی نقل می‌کند که وقتی رضاشاه برای بردن آیه‌الله بافقی به قم آمد «توی پله‌های مدرسه فیضیه... ایستاد و یک نعره‌ای زد که تا آخر مدرسه نعره‌اش رفت. می‌گفت: ذریاتتان را برمی‌اندازم. خیلی نعره کشید و رفت. پس از آن شیخ محمدتقی را گرفتند و آن ملعون با دست خویش شلاق زد و او [بافقی] هم بر لب می‌گفت: یا صاحب‌الزمان، یا صاحب‌الزمان... او را به حبس انفرادی کم نور و تنگ و تاریک بردند. برای شام شبش چیزی نیاوردند. دست در کیسه‌اش کرد و یک ریال پول همراه داشته، بیرون آورده و به زندانبان می‌دهد تا برای او نخودچی کشمش بخرند. دو سه شب با آنها تحمل می‌کند»^۳. وقتی که خدام حرم خبر آوردند که شیخ توسط رضاخان مضروب و دستگیر شده، گروهی از طلبه‌ها در اعتراض به این اقدام، تظاهراتی به راه انداختند که با مقابله مأموران حکومت سرکوب شد.^۴ رضاشاه همراه خودش نیروهای نظامی موتوریزه از تهران به قم برده بود و آنها را به حالت

۱. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: صص ۶۰-۶۱.

۲. فصلنامه یاد، ش ۵: ص ۳۱.

۳. استادی، شرح احوال حضرت...: ص ۳۱۳.

۴. بُدلا، هفتاد سال خاطره: ص ۱۲۵.

آماده‌باش در شهر و اطراف آن مستقر ساخته بود.^۱ در مقابل این بسیج نیروی نظامی که نشانه آمادگی برای سرکوب خونین بود آیةالله حائری یزدی با درایت و تدبیر از اوج گرفتن موضوع و کشتار خونین قم جلوگیری کرد.^۲

آیةالله اراکی سلوک صبورانه و مدبرانه مرحوم آیةالله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی را چنین توضیح می‌دهد که ایشان «به جهت اینکه حوزه از هم نپاشد، صلاح نمی‌دید که با رضا خان به طور خصمانه برخورد کند بلکه با ملایمت و حلم و بردباری با او معامله می‌کرد؛ و رفتار حاج شیخ عبدالکریم باعث گردید که اصل حوزه محفوظ بماند».^۳

○ تصویری از حوزه علمیه قم

روحانیت شیعه ایران پس از مشروطه، ضربات سختی را متحمل شد و امید و زمینه‌ای برای احیای حوزه علمیه قم و استقرار مرجعیت، وجود نداشت. اگر شرایط به همان منوال مطلوب سیاست استعماری انگلستان و رضاخان که در پی کودتا در صدد تحکیم و گسترش دیکتاتوری بود، ادامه می‌یافت روحانیت کاملاً پایگاه و نفوذ اجتماعی خویش را از دست می‌داد و مهم‌ترین مانع تخریب هویت ملی و دین‌زدایی از سر راه برداشته می‌شد.

تا آنکه در سال ۱۳۰۱ با مهاجرت آیةالله حاج شیخ عبدالکریم حائری و تنی چند از علما و فقهای سایر نقاط به شهر قم، حوزه علمیه قم تأسیس مجدد یافت. ایشان که از شاگردان برجسته علمایی چون میرزای شیرازی و آخوند خراسانی بود با اقامت در قم منشأ تحولی عظیم در تاریخ تشیع گشت و حوزه علمی معتبر و فراگیری برای آموزش و تربیت علما و روحانیون بنا نهاد که در تحولات آینده فرهنگی و سیاسی ایران و جهان تشیع نقش اساسی و بی‌بدیلی بر عهده گرفت. در شرایطی که حوزه علمیه نجف تحت فشار شدید انگلیس و ملک فیصل قرار گرفته بود و روحانیت ایران نیز در وضعیت بسامانی به سر نمی‌برد، آیةالله حائری با اقدامات وسیع خود در ساماندهی و نظام بخشی به مدارس علمیه و بهبود امور اجتماعی و رفاهی مردم شهر قم، با تربیت علما و فقهای برجسته حرکت بالنده و امیدبخشی را آغاز نمود

۱. مکی، تاریخ بیست ساله...، ج ۴: صص ۲۶۳ و ۲۶۵.

۲. حسینیان، چهارده قرن تلاش...: ص ۳۸۸.

۳. فصلنامه یاد، ش ۵: صص ۲۶-۲۷.

و در زمان کوتاهی به عنوان بزرگترین مرجع بعد از مراجع نجف شناخته شد. در دوران زعامت ایشان، ظاهراً روش و سلوک اجتماعی وی عمدتاً و صرفاً علمی و آکادمیک محسوب می‌گشته و به عنوان یک شخصیت سیاسی شهرت نیافته بود. مواردی نقل شده است که نشان می‌دهد که وی با استراتژی تقویت و تحکیم بنیادهای حوزه علمیه قم، از برخوردهای آشکار سیاسی اجتناب می‌نمود. در جریان نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی با آن که از ورود مهاجرین به قم استقبال کرد و آنها را مورد تفقد قرار داد، مداخله‌ای در این جریان ننمود و در قضیه ضرب و شتم آیه‌الله بافقی با وجود وساطت برای آزادی وی از زندان، مانع گسترش ابعاد و دامنه موضوع گردید. از دیدگاه مرحوم آیه‌الله حائری در آن زمان شرایط و مقتضیات و امکانات مناسب برای یک اقدام گسترده و مؤثر علیه رضاخان فراهم نبود و بیم آن می‌رفت که در صورت تقابل آشکار حوزه علمیه با استبداد خونریز پهلوی، اساس حوزه علمیه قم نابود و متلاشی گردد. از این رو وی معتقد بود تا پیش از استوار شدن پایه‌های حوزه قم نمی‌توان و نباید اقدامی صورت داد. آیه‌الله سیدرضا زنجانی که زمانی در قم تصدی کارهای آیه‌الله حائری را بر عهده داشته است می‌گوید:

«در جریان کشف حجاب یک روز حاج شیخ [عبدالکریم حائری] به خانه ما آمد. این زمانی بود که حاج آقا حسین قمی قصد داشت تا از روی اعتراض به کشف حجاب از مشهد به تهران بیاید. وقتی مرحوم حائری به خانه ما آمد، گفت: «آقا، من خیلی فکر کردم. این مردک [رضاخان] چادرها را بر می‌دارد، عمامه‌ها را هم برمی‌دارد، این ریش‌ها را هم می‌زند... همه اینها واقعیت دارد و باید در حدود توان کاری کرد... ولی اینجا [حوزه علمیه قم] هنوز ثابت و استوار نشده است. ما کوشش کردیم که پایگاه را از نجف به اینجا بیاوریم. شما آقا، اعتقاد ندارید به این که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در پاسخ به تشکی و تظلم خانم فاطمه زهرا علیها‌السلام، وقتی که صدای اذان را از مأذنه شنید که شهادت به وحدانیت و رسالت پیامبر می‌داد، گفت: فاطمه جان، اگر می‌خواهی این صدا باقی بماند، باید یک مقدار صبر کنی.»

حاج شیخ [عبدالکریم حائری] اینها را می‌گفت و همین طور گریه می‌کرد و از محاسنش اشک می‌ریخت.^۱

برخی از صاحب‌نظران معتقدند از آنجا که حوزه قم و مکتب علمی آیه‌الله حائری یزدی پایگاه پرورش رهبر آینده انقلاب اسلامی و نظریه‌پردازان و علمای مجاهدی بود که بخش مهمی از تحولات فرهنگی و سیاسی زمینه‌ساز انقلاب را رهبری و هدایت نمودند، تلاش‌ها و مجاهدات آن مرحوم برای تأسیس و

۱. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۷: ص ۲۶۶ (مصاحبه شاه حسینی).

گسترش حوزه در شکل‌گیری ریشه‌ها و بنیادهای انقلاب ثمرات خود را نشان داده است.^۱ ضمناً یکی از آثار استقرار و توسعه حوزه علمیه قم بسترسازی انتقال مرجعیت عامه تشیع به حوزه علمیه قم محسوب می‌شود که تداوم آن در شخصیت امام خمینی (ره)، جایگاه، اعتبار و نفوذی را که رهبری انقلاب اسلامی از آن بهره‌مند شد، فراهم آورد و این امر در سایه تدبیر و تلاش بنیادگذارانه آیه‌الله حائری یزدی حاصل گردید.

نمونه دیگری از اقدامات سرکوبگرانه رضا پهلوی در مقابل علمای معترض، نحوه برخورد با حاج آقا حسین قمی بود.

آیه‌الله حاج آقا حسین قمی از مراجع مقیم ایران که در مشهد اقامت داشت و از شاگردان علمایی همچون میرزای شیرازی و میرزا محمدتقی شیرازی و میرزا حسن آشتیانی بود، برای مقابله با کشف حجاب اقدام به مهاجرت به تهران نمود تا از اقدامات دولت رضاپهلوی جلوگیری نماید. در شهر ری محاصره و محبوس گردید که منجر به قیام خونین مسجد گوهرشاد و شهادت تعداد زیادی از مردم و طلبه‌ها شد که نهایتاً رضاخان وی را به عراق تبعید کرد.^۲

مروری بر ویژگی‌ها، مواضع و رفتار اجتماعی و سیاسی علما و روحانیت در دوره رضاخان نشان می‌دهد که به موازات مقاومت‌های سیاسی علمایی نظیر حاج آقا نورالله اصفهانی، شیخ محمدتقی بافقی، حاج آقا حسین قمی و شهید سیدحسن مدرس که در اوج قله مبارزات سیاسی روحانیت در آن دوره قرار می‌گیرد، علما و مراجع بزرگ تشیع بویژه در حوزه علمیه قم تلاش‌های گسترده و مجاهدات دشواری را به انجام رسانیدند تا در برابر دیکتاتوری سرکوبگر و خشن رضاخان، بنیان فرهنگی و دینی جامعه اسلامی ایران را حفظ و تقویت نمایند و از فروپاشی و متلاشی شدن کامل هویت ملی ایرانیان ممانعت کنند.

البته در شرایط اختناق و سرکوب خشن دیکتاتوری رضاخان که بسیاری از روشنفکران عرفی و نهادهای اجتماعی و فرهنگی رسمی به همراهی و یا سکوت و انفعال کشانده شده بودند، بدنه روحانیت هنوز از آن وسعت، استقرار و رشدی که امکان بسیج اجتماعی و رهبری مبارزه عمومی علیه استبداد و وابستگی را دارا باشد، برخوردار نگشته بود و ذهنیت بخش زیادی از طلبه‌ها و روحانیون معطوف به وظایف محدود تبلیغی و مذهبی بود و رسالت اجتماعی و سیاسی تحول‌گرا برای خویش قائل نبودند.

۱. حسینیان، چهارده قرن تلاش...: ص ۴۳۰. نجفی - حقانی، تاریخ تحولات...: ص ۴۵۲.

۲. حسینیان، چهارده قرن تلاش...: صص ۴۰۴ - ۴۱۴.

بوژه آنکه عوامل حکومت رضاخان هر نوع زمزمهٔ مداخلات سیاسی روحانیون را با شدت تمام سرکوب می‌کردند. تزییقات و محدودیت‌های سیستماتیک برای آموزش علوم دینی، استفاده از لباس روحانیت و برگزاری مراسم و شعائر مذهبی و جلسات وعظ و تبلیغ دینی، به گونه‌ای بود که عملاً فضای اندکی برای اقدامات اجتماعی روحانیون وجود داشت. اما برخی از علمای روشن‌بین و شجاع با بهره‌گیری از موقعیت‌های خاص خویش از این فرصت‌ها و فضاها اندک بهره جستند و نقش سیاسی روحانیت را به منصفهٔ ظهور می‌رساندند. علاوه بر علمایی که نام آنان در صفحات پیش ذکر گردید، برجسته‌ترین و شناخته‌شده‌ترین روحانی سیاسی دوران رضاخان، سیدحسن مدرس بود که در کسوت نمایندگی مجلس به صورت رسمی و فعال واجد نقش و هویت سیاسی بود.

□ آیه‌الله مدرس: مقاومت فعال

از زندگی آیه‌الله سیدحسن مدرس بسیار نوشته و گفته‌اند؛ آنچه در اینجا به اشاره می‌آید، بخشی از کارنامهٔ سیاسی و اعتقادی اوست. وی که در نجف نزد مراجعی مانند آیه‌الله آخوند خراسانی، آیه‌الله سید محمدکاظم یزدی و آیه‌الله میرزا محمدتقی شیرازی تحصیل کرده و به درجه اجتهاد رسیده بود، در دورهٔ دوم مجلس شورای ملی به عنوان یکی از ۵ مجتهد طراز اول از طرف مراجع انتخاب و معرفی شد.

مدرس، در یکی از سخنرانی‌های مجلس چهارم، ورود خود را به عرصهٔ سیاست چنین بیان می‌کند: یک وقتی در نجف آب قطع شد؛ بنده مسافرت کردم بروم اراضی بابل را تماشا کنم. ده پانزده روز رفته دیدم اروپایی‌ها عتیقه‌جات و آثار باستانی آنجا را استخراج می‌کردند. فکر می‌کردم چرا ممالک اسلامی رو به ضعف رفته‌اند و ممالک غیراسلامی رو به ترقی؛ چندین روز فکر می‌کردم و بالاخره چنین فهمیدم که ممالک اسلامی سیاست و دیانت را از هم جدا کرده‌اند [...] با خود گفتم باید فکری کرد. آدمم با دو نفر از اساتید بزرگ،^۱ که هر دو به رحمت ایزدی پیوسته‌اند، این مسئله را مذاکره کردم و بالاخره با «مشروطه» منطبق شد که به واسطهٔ آن، این اختلاف [بین دین و سیاست] از میان برداشته شود و هر کس هم امین‌تر است بیشتر به سیاست مملکت خدمت بکند. من و امثال من و بزرگتر از من، که مشروطه را تصدیق کردیم، برای این بود که اختلافی [بین دین و سیاست] از میان برداشته شود.^۲

۱. آخوند خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی.

۲. [مجموعه مقالات] مدرس، تاریخ و سیاست: صص ۱۴۷-۱۴۸؛ مقالهٔ محمد ترکمان.

مدرس، در طول دوران نمایندگی اش در مجلس شورا، «مخالفت»‌هایی تاریخی ابراز کرد که در برخی موفق بود و در بعضی ناکام ماند: مخالفت با کودتای ۱۲۹۹ و اختیارات وزیر جنگ (رضاخان)، مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹، مخالفت با التیماتوم روسیه تزاری، مخالفت با سرکوب نهضت جنگل و تأیید کوچک خان و یارانش، مخالفت با غوغای جمهوریّت رضاخان و مخالفت قاطع با طرح سلطنت رضاخان. وی یکبار در ۱۳۰۵ از سوی عوامل رضاخان هدف ترور ناموفق واقع گردید و در سال ۱۳۰۷ پس از مداخله آشکار شاه در انتخابات مجلس هفتم و حذف آرای وی، بازداشت و به شهر دورافتاده و کویری خواف تبعید گردید. و بالاخره در دهم آذر ۱۳۱۶ آیه‌الله سیدحسن مدرس توسط مأموران رضاخان، در کاشمر به شهادت رسید. برای تبیین بیشتر مبارزات مدرس در خصوص سه مورد آنها مطالبی عنوان می‌شود.

○ مدرّس و نهضت جنگل

شاید «نهضت جنگل» به رهبری طلبه‌ای به نام میرزا کوچک‌خان نخستین جریان مقاومت مسلحانه در دوران معاصر باشد که با استراتژی بهره‌گیری از تحولات بیرون از مرزها (فرصت فروپاشی امپراتوری روسیه تزاری) در بستر ضعف حکومت مرکزی و با هویت اسلامی شکل گرفت. این جریان، که در پی نابسامانی‌های پس از مشروطه و در زمان جنگ جهانی اول آغاز شد، در دوران پس از کودتای ۱۲۹۹ نیز ادامه یافت و سرانجام توسط رضاخان سرکوب شد. از جمله مواضع روشن و صریح سید حسن مدرس، جواب به استفتایی است در مورد قیام جنگل؛ که بخشی از سؤال و متن کامل جواب مدرس به قرار زیر است:

سؤال: آیا محاربه با جمعیتی که پنج سال است به نام «اتحاد اسلام» و «جنگلی‌ها» در حدود گیلان قیام کرده [...] چه صورت دارد؟ آیا محاربه با این جمعیت در حکم محاربت و محاربه با امام زمان (ع) خواهد بود؟ حکم‌الله را بیان نمایید.

جواب: بسم‌الله الرحمن الرحیم. حقیر از آقای میرزا کوچک خان و از اشخاصی که صمیمانه و صادقانه با وی هم‌آواز بودند، نیت سویی نسبت به دیانت و صلاح مملکت نفهمیدم بلکه جلوگیری از دخالت خارجه و نفوذ سیاست آنها در گیلان عملیاتی بوده بس مقدس که بر هر مسلمانی لازم [است]. خداوند همه ایرانیان را توفیق دهد که نیت و عملیات آنها را تعقیب و تقلید نمایند. پرواضح است که طرفیت و ضدیت و محاربه با همچه جمعیتی، مساعدت با

کفر و معاندت با اسلام است. جمادی‌الثانی سال ۱۳۳۸ [ق.] سید حسن مدرس.^۱
به نظر می‌رسد - چنانکه سابقه داشته است - اصل استفتا به اشاره خود مدرس صورت گرفته باشد.
بر خوانندگان پوشیده نیست که امیدواری‌های اولیه دولت جدید روسیه - به رهبری لنین - به
رضاخان و تحلیل بلشویک‌ها از تغییر ساختار قدرت در ایران (مترقی دانستن رضاخان و او را نماینده
بورژوازی ملی در برابر فتوالیسم تلقی کردن) و اقدامات عوامل دولت کمونیستی شوروی که موجب بروز
تفرقه در بین یاران میرزا کوچک‌خان و خیانت کمونیست‌ها و وابستگان بلشویک‌ها گردید، از مهم‌ترین
علل شکست قیام جنگل بود.^۲

○ نبرد با «غوغای جمهوری»

تمهید مشاوران و گردانندگان رضاخان برای ساختار شکنی کامل نظام سیاسی، اجتماعی و تسریع
سکولاریزاسیون و روند وابستگی به غرب، به تأسی از آنچه در ترکیه اتفاق افتاد، این بود که مجلس
پنجم لایحه جمهوری را به تصویب برساند و با برکنار شدن سلسله قاجاریه، رضاخان قدرت را کاملاً
قبضه کند. اقلیت مجلس، که رهبری آن با مدرس بود، مخالف جمهوری‌خواهی دروغین بودند و ترفند
رضاخان را دریافته بودند. در آخرین جلسه سال ۱۳۰۲، مدرس و همفکرانش برای اینکه مجلس از
اکثریت بیفتند، تدارک یک ابستراکسیون دیدند و جمعی از نمایندگان را به مسافرت فرستادند؛ در نتیجه
رأی‌گیری در مسئله جمهوری منتفی شد. پیشتر، در پایان جلسه ۲۷ اسفند مجلس، به تحریک سید
محمد تدین - نایب رئیس مجلس و طرفدار سرسخت رضاخان - یکی از نمایندگان وابسته به رضاخان
سیلی محکمی به گوش مدرس زد که واکنش اجتماعی وسیعی را علیه رضاخان سبب شد؛ هرچند عنوان
ظاهر فریب «جمهوری» عده‌ای را اغوا کرده بود و جماعتی از روشنفکران عرفی و اصحاب مطبوعات
چنان جوئی را در سراسر ایران به وجود آورده بودند تا وانمود کنند جمهوری‌خواهی به یک خواست
عمومی تبدیل شده است، اما واکنش مردم به اهانت به مرحوم مدرس، ماهیت بی‌بنیاد و غیرمردمی آن
واقع را برملا ساخت. ملک الشعراء بهار می‌نویسد:

این سیلی به قدری پر سر و صدا بود که به ناگاه در تمام شهر مثل زنگ ناقوس در پیچید و

۱. همان: ص ۸۹.

۲. برای تفصیل بیشتر - فخرایی، سردار جنگل. شعاعیان، نگاهی به شوروی و نهضت جنگل.

احساسات خفته را بیدار کرد؛ دکان‌ها بسته شد و انقلاب بزرگی نمودار گردید.^۱

بعداً در جلسه ۲ فروردین ۱۳۰۳ در درگیری خونینی که بین موافقان و مخالفان جمهوری خواهی رخ داد و رضاخان به همراهی گروهی از نظامیان وارد مجلس شده بود، یکی از مردم سنگی برداشت و بر پشت رضاخان کوبید. این ماجرا و ناکامی رضاخان در غوغای جمهوری به شدت بر ابهت و شوکت دروغین وی لطمه زد و موجب عقب‌نشینی موقت رضاخان گردید.^۲

در جریان مخالفت مدرس با جمهوری، عده‌ای به وی خرده گرفتند که چرا با «رژیم جمهوری» مخالفت می‌کند؛ مدرس، که با سخت‌کوشی توانست این اقدام را خنثی کند، در پاسخ به این اعتراضات گفته بود:

من با جمهوری واقعی مخالف نیستم؛ و حکومت صدر اسلام هم - تقریباً و بلکه تحقیقاً - حکومت جمهوری بوده است؛ ولی این جمهوری که می‌خواهند به ما تحمیل کنند، بنا بر اراده ملت ایران نیست بلکه انگلیسی‌ها می‌خواهند به ملت ایران تحمیل نمایند؛ و حکومتی را که صددرصد دست‌نشانده و تحت اراده آنها باشد در ایران برقرار سازند؛ و از همه مهم‌تر، به واسطه مخالفت احمد شاه با قرارداد [۱۹۱۹] آنها می‌خواهند از او انتقام بگیرند. اگر واقعاً نامزد و کاندیدای جمهوری، فردی آزادیخواه و ملی بود حتماً با او موافقت می‌کردم و از هیچ نوع کمک و مساعده با او دریغ نمی‌نمودم.^۳

○ مخالفت با سلطنت پهلوی

در جلسه تاریخی نهم آبان ماه ۱۳۰۴ مجلس شورا، به رغم مخالفت قاطع سید حسن مدرس و خروج از جلسه و خلاف قانون اساسی خواندن ماده پیشنهادی و نطق‌های مخالف تقی‌زاده، حسین‌علاء [علائی]، مصدق و یحیی دولت‌آبادی، ماده واحده انقراض سلطنت قاجاریه و تفویض حکومت موقت به رضاخان، با اکثریت ۸۰ رأی از میان ۸۵ رأی به تصویب رسید؛ و تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان شد. به نوشته «تاریخ بیست ساله» طبق صورت جلسه مذاکرات مجلس تعداد مخالفین اصلی ده نفر و با توجه به غایبین بی‌اجازه و آنانکه رأی مخالف دادند، در مجموع مخالفان ۲۲

۱. بهار، تاریخ مختصر...، ج ۲: ص ۳۸.

۲. مکی، تاریخ بیست ساله...، ج ۲: صص ۴۹۷-۴۹۸.

۳. همان: ص ۴۹۵.

نفر بوده‌اند. از این میان به غیر از سلیمان میرزا اسکندری، کلیه نمایندگان تهران جزو مخالفین یا غایبین بودند. اسکندری از هم‌پیمانان پنهان رضاخان و از عوامل جلب حمایت سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های ایران از صعود رضاپهلوی به قدرت بود و به همین علت هم بعداً در انتخابات مجلس مؤسسان از تهران برگزیده شد.

در شروع جلسه مجلس شورا، مدرس اخطار قانونی داد و در جواب به اشکال سیدمحمد تدین نایب رییس مجلس اظهار داشت: «اخطار قانونی است که خلاف قانون اساسی است و نمی‌شود در اینجا مطرح کرد» و در حال خروج از مجلس گفت: «صد هزار رأی هم بدهید، خلاف قانون است».^۱

سرانجام، به دور از مزاحمت سید حسن مدرس، مجلس مؤسسان با برگزاری انتخابات - زیر نظر حکومت موقت رضاخان - از ۱۵ آذر ۱۳۰۴ تشکیل شد و در جلسه نهایی آن در ۲۱ آذر ماه، رضاخان با ۲۵۷ رأی مثبت در برابر سه رأی ممتنع، به «اعلیحضرت رضا شاه پهلوی» تبدیل شد. بنا بر یک تحقیق منتشره، سه نفری که رأی ممتنع دادند و در برخی مقالات از آنان به عنوان مخالف نام برده شده است، عبارت بودند از سلیمان میرزا اسکندری، (از گرداندگان حزب سوسیالیست اجتماعیون دوران مشروطه و بعدها اولین دبیرکل حزب توده) میرزا شهاب‌الدین کرمانی، (پدر مظفر بقایی کرمانی و از همفکران سلیمان میرزا) و میرزا محمود مجتهد امام جمعه زنجان.^۲

امام خمینی(ره) دربارهٔ تنهایی و انفراد سید حسن مدرس در مقابلهٔ قاطع با رضاخان معتقد است عدم پشتیبانی وی از سوی سایر علمای معاصر و مردم یکی از اشتباهات بود:

«یکی از اشتباهات این بود که مردم، یا آنهایی که باید مردم را آگاه کنند، پشتیبانی از مدرس نکردند. مدرس تنها مرد بزرگی بود که با او [رضاخان] مقابله کرد و ایستاد و مخالفت کرد... در آن وقت باز یک جناح‌هایی می‌توانستند که پشت سر مدرس را بگیرند و پشتیبانی کنند و اگر پشتیبانی کرده بودند... ممکن بود که در همان وقت شرّ این خانواده [پهلوی] کنده بشود و نشد.»^۳

۱. همان، ج ۳: ص ۴۳۱.

۲. مجله آینده، سال شانزدهم، ش ۹-۱۲: صص ۷۶۶-۷۷۰.

۳. صحیفه امام، ج ۴: ص ۳۶۹.

□ آیه‌الله شاه‌آبادی: نوعی دیگر از مقاومت

آیه‌الله محمدعلی شاه‌آبادی، پس از تحصیلات مقدماتی و سطح و فراگیری عرفان نظری و فلسفه نزد آقا میرزاهاشم اشکوری، به نجف اشرف رفت و مدت هشت سال از شاگردان برجسته آخوند خراسانی و میرزای دوم بود؛ و از ایشان و سه تن دیگر از مراجع اجازهٔ اجتهاد یافت.^۱ در بازگشت از عراق، از ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۷ ق. ۱۲۹۱/ تا ۱۳۰۸ ش. به مدت ۱۷ سال در تهران اقامت کرد و به تدریس و امامت جماعت مشغول شد. شاه‌آبادی با آیه‌الله مدرس نیز، در این دوران، ارتباطی نزدیک داشت.^۲ در یازده ماه آخر اقامت در تهران، شاه‌آبادی در اعتراض به حرکت‌های رضاشاه (که تازه به سلطنت رسیده بود) به قصد تحصن عازم حرم حضرت عبدالعظیم (ع) شد. حدود ۷۰ نفر از علمای تهران قول پیوستن به ایشان را داده بودند ولی همه عقب‌نشینی کردند و تنها دو تن شاه‌آبادی را همراهی نمودند. این تحصن و اقامت معترضانه ۱۱ ماه به طول انجامید. اما به دلیل عدم گسترش حمایت‌های لازم توسط سایرین و مردم عملاً بازتاب و تأثیر چندانی نیافت. البته عدم شهرت فراگیر و محدودیت جایگاه اجتماعی ایشان خود عامل مضاعف دیگری برای بی‌نتیجه ماندن این حرکت محسوب می‌شود. شاه‌آبادی در پاسخ به سؤال یکی از علمای نجف، در خصوص این تحصن، نوشت:

ما وارث دینی هستیم که از زمان رسول اکرم (ص) تاکنون، گذشته از شهادت ائمه اطهار و اصحاب و یارانشان، هزاران شهید از علما و بزرگان در به ثمر رساندن آن داشته‌ایم؛ و اکنون ما هستیم که ثمرهٔ آن همه فداکاری و جان‌نثاری را در اختیار داریم ... و اینک می‌بینیم که این امانت الهی در معرض دستبرد و نابودی از ناحیهٔ این حکومت جبار است.^۳

پس از پایان تحصن، به خواهش آیه‌الله حائری یزدی، از سال ۱۳۴۷ ق. ۱۳۰۸ ش. به قم عزیمت نمود و به تدریس فقه و اصول و عرفان پرداخت. شاخص‌ترین شاگرد وی در این دوران، امام خمینی (ره) است که مدت هفت سال متون عرفان نظری از قبیل *فصوص الحکم* محی‌الدین و *مفتاح‌الغیب* صدرالدین قونوی را نزد ایشان تلمذ نمود.^۴

آیه‌الله شاه‌آبادی در ۱۳۵۴ ق. ۱۳۱۵/ ش. مجدداً به تهران بازگشت و تدریس و اقامهٔ جماعت را از

۱. محمدی، شاه‌آبادی بزرگ...: صص ۴۶-۵۱.

۲. همان: ص ۵۵.

۳. همان: صص ۶۲-۶۳. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۵: ص ۱۸۷.

۴. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۵: ص ۱۸۷.

سرگرفت. تلاش‌های شاه‌آبادی در تهران، زمینه فعالیت‌ها و حرکت‌هایی شد که توسط روشنفکران مذهبی پس از شهریور ۱۳۲۰ ش، ادامه یافت.

ویژگی‌هایی - اختصاصاً - در شاه‌آبادی بود که جاذبه او را افزون می‌ساخت: به زبان انگلیسی تسلط داشت، استفاده از وسایل جدید مثل رادیو و بلندگو را نه تنها منع نکرد که حتی در استفاده مشروع از آنها تأکید داشت، به استقلال اقتصادی مسلمانان و ایرانیان معتقد بود^۱ و تلقی‌اش - حتی - از عبادات اسلامی نیز سیاسی بود؛ چنانکه خود در *شذرات المعارف* نوشته است: «اغلب احکام واقعیه چون روزه، نماز، زکات، حج و جهاد مشتمل بر سیاست است.»^۲ فعالیت‌های ابتکاری و متشکل آیه‌الله شاه‌آبادی را می‌توان نوعی «تأسیس» به شمار آورد:

۱- محدود شدن فعالیت‌های مذهبی در مساجد و تکایا سبب شد تا شاه‌آبادی افراد موثق و مورد اعتمادی را از میان پیروان خود، به تشکیل هیئت‌های خانگی تشویق کند. در واقع وی بنیانگذار هیئت‌های سیّار مذهبی بود که در منازل تشکیل می‌شد و تاکنون ادامه دارد.^۳

۲- شاه‌آبادی جلسات مخصوص تفسیر قرآن داشت که در «مسجد جامع» تهران برگزار می‌شد و ضمن آن برخی از مباحث عرفانی و فلسفی را، که اظهار آنها متداول نبود، بیان می‌کرد. امام خمینی (ره) در این باره می‌گوید:

من به مرحوم شاه‌آبادی - رحمه‌الله - که برای عده‌ای از کاسب‌ها که آنجا می‌آمدند نزد ایشان و ایشان هم مسائل را همان‌طوری که برای همه می‌گفت برای آنها می‌گفت، عرض کردم که آخر اینها و این مسائل؟! گفت: «بگذار این کفریات به گوش اینها هم بخورد!»^۴

بعضی از تجّار متدین بازار تهران، از جمله حاج مصطفی ایروانی و حاج عباسقلی بازرگان، از شرکت‌کنندگان جلسات و بحث‌های شاه‌آبادی در «مسجد جامع» بودند که هفته‌ای چهار شب برقرار می‌شد.^۵ این شیوه را بعدها آیه‌الله طالقانی در مسجد «هدایت» دنبال کرد.

۳- شاه‌آبادی مؤسس نوعی شرکت تعاونی بود که علت و بنای تشکیل آن، تلاش در جهت استقلال

۱. همان: ص ۱۸۸. محمدی، شاه‌آبادی بزرگ...: ص ۸۶.

۲. شاه‌آبادی، *شذرات المعارف*: ص ۱۴.

۳. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۵: ص ۱۸۵ و ص ۱۸۹.

۴. امام خمینی، تفسیر سوره حمد: ص ۱۲۴.

۵. شاه‌آبادی، *شذرات المعارف*: صص ۱۰۲-۱۰۳. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۵: صص ۱۸۵ و ۱۸۹.

از واردات و تشویق تولیدات داخلی بود. اولین شرکتی که به پیشنهاد وی توسط برخی از متدینین تأسیس شد، «شرکت مخمس» نام داشت.^۱

۴- شاه‌آبادی پایه‌گذار صندوق‌های قرض‌الحسنه در ایران بود؛ و اولین صندوق را برای مبارزه متشکل با رباخواری، با همکاری جمعی از بازاری‌های متدین به راه انداخت و خود سرپرستی آن را بر عهده گرفت.^۲

اهداف و اصول فعالیت‌های اقتصادی، که با پشتوانه اقتدار روحانی و نفوذ مردمی شاه‌آبادی در دوران رضاشاه صورت می‌گرفت، در *شذرات المعارف* آمده است؛ که به اجمال می‌توان در سه محور برشمرد:
نخست: استقلال از بیگانگان و خودکفایی ملی؛
دوم: استقلال از حکومت و عدم رجوع به طاغوت؛
سوم: ایجاد الفت و وحدت بین مسلمانان و هموطنان و برآوردن نیازهای اقتصادی یکدیگر.^۳

□ جریان‌های فکری و فضای روشنفکری عصر رضاخان

در این قسمت تلاش می‌شود تصویری از فضای فرهنگی و اجتماعی دوران رضاخان که به تخریب پایه‌های هویت ملی و باورهای دینی مردم انجامید، ترسیم گردد. در جریان ظهور و تحکیم قدرت استبدادی رضاخان مقاومت‌های پراکنده و غیرمنسجم علما و روحانیت به شدت سرکوب گردید و فضای غالب فرهنگی اجتماع تحت سیطره روشنفکری عرفی غربگرا و وابسته به دولت قرار گرفت. جلال آل‌احمد وضعیت و موقعیت نخبگان غیرروحانی زمان رضاخان را اینگونه توصیف می‌کند: می‌مانند «مکلاً»ها، که بر سه دسته‌اند: سوسیالیست‌ها، متدینین، لیبرال‌های مسحور تمدن [غرب]. آن جمع روشنفکران که به گفته آل‌احمد همساز رضاشاه شدند، شامل گروه اول و سوم است؛ که از میان اولی‌ها نیز جمعی در میانه راه به مخالفتی نامستقل و بی‌سرانجام برخاستند. «روشنفکران آن دوره بیست ساله به هرچه در آن مدت گذشته بود رضایت داده بودند؛ و به تسلیم یا به رضایت یا به همکاری سکوت کرده بودند». در توجیهی شاید بتوان گفت «حق داشتند که سکوت کرده بودند؛ چون می‌دیدند که قلدری در کار

۱. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۵: ص ۱۸۸.

۲. همان: همان صفحه.

۳. شاه‌آبادی، *شذرات‌المعارف*: صص ۱۰-۱۱.

است و مدرس را به آن صورت از معرکه خارج کرده‌اند و عشقی و فرخی را به آن صورت و بهار را به آن صورت دیگری». «به هر صورت و به هر دلیل که باشد، اغلب ایشان - در آن دوره - به محض اینکه بوی قلدری می‌شنوند می‌گریزند و اگر نه به شرکت در ظلم حکومت رضایت می‌دهند، به گوشه‌ای می‌تپند و به انتظار می‌مانند؛ به این امید که نظم فرنگی به دست فوج قزاق مستقر خواهد شد و بساط آخوند بازی برچیده خواهد شد و مردم «سواد» یاد خواهند گرفت!»^۱ «و من، به صراحت و دور از آداب دانی، در اینجا تمام رجال مشروطه دوم و تمام روشنفکرانی را که به تغییر رژیم رضایت دادند و به آن دوره بیست ساله پیش از شهریور ساختند - یا به سکوت یا به پذیرش تلویحی یا به شرکت در امر - همه ایشان را در این بی‌رمقی بعدی روشنفکری مقصر می‌دانم؛ چراکه پیش روی ایشان بود و در حضور ایشان و با سکوت و یا شرکت ایشان بود.»^۲

در تصویری که آل احمد از نقش روشنفکران (به معنی اخص آن یعنی تحصیلکردگان جدید) در دوران بیست ساله ارائه می‌دهد، این گروه را در «بازی»های متعددی که «پهلوی» به راه انداخته بود مقصر می‌شمارد. مطالعه آن «بازی»ها بدان جهت مهم است که بخش بزرگی از واکنش‌های پس از سقوط رضاخان، در عرصه فرهنگ و اندیشه، محصول یا جواب آنها است.

- ۱- زردشتی بازی: در سیاست ضد مذهبی حکومت رضاخان به بهانه بازگشت به دوران ایران کهن و افتخارات پیش از اسلام این «بازی» آنقدر اوج می‌گیرد که «از ادبیات گرفته تا معماری و از مدرسه گرفته تا دانشگاه، همه مشغول زردشتی‌بازی و هخامنشی‌بازی» می‌شوند.^۳
- ۲- فردوسی بازی: فردوسی را که برای هر ایرانی محترم است و جایگاه والایی او در ادبیات و فرهنگ فارسی زبانان مناقشه‌بردار نبود وسیله قرار می‌دهند تا به اتکای شاهنامه - که به قولی «ضد شاهنامه» است - ایران اساطیری شاهنشاهی وصل به «فره ایزدی» را زنده سازند؛ و حتی به دنبال سند بگردند تا اصل و نسبی ماقبل اسلامی برای پهلوی درست کنند!^۴
- ۳- کسروی بازی: تعبیر «فرقه سازی» توسط دولتیان، که آل احمد به این «بازی» نسبت می‌دهد، از

۱. آل‌احمد، در خدمت و خیانت...: صص ۳۹۲-۳۹۴.

۲. همان: ص ۳۹۴.

۳. همان، ص ۳۹۶. و فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: صص ۷۴-۷۶.

۴. آل‌احمد، در خدمت و خیانت...: ص ۳۹۸.

آن روست که کسروی در تمام دورهٔ رضاخان آزادانه فعالیت می‌کرد و با سیاست‌های دین ستیزانه پهلوی کاملاً هماهنگ بود. البته نمایش روشنفکرمانه رفتار حکومت رضاخان با وی اینگونه ترسیم و توجیه می‌شد که «در آن دوره با پر و بال دادن به کسروی و آزاد گذاشتن مجلهٔ پیمان - مثلاً - می‌خواستند زمینه‌ای برای رفرم در مذهب بسازند؛» و این هم واقعیت دارد که «از هر صد نفر توده‌ای، ۷۰-۸۰ نفرشان قبلاً در کتاب‌های کسروی تمرین عناد با مذهب را کرده‌اند».^۱

۴- وهابی بازی: و به تعبیر دیگر «اسلام دولتی سازی!» در همین دوران که هرگونه تحرک مذهبی ممنوع بود، شریعت سنگلجی اندیشه‌هایش را انتشار می‌داد و همفکران وی در قالب کتب و مقالات مطبوعات با الهام از جریان وهابیت به نام مبارزه با خرافات و ارائهٔ اسلام مترقی، به بازنشر آراء وهابیان پرداخته و به اصول و شعائر تشیع می‌تاختند.^۲

سماتریالیسم بازی: دکتر تقی ارانی، پیش از آنکه اسمی از کمونیسم و مارکسیسم بیاورد، با عناوینی چون «علم الزوج» کتاب منتشر می‌کرد یا مطالب ماتریالیستی را در مجلهٔ دنیا نشر می‌داد؛ و این امر تا آنجا که به تضعیف باورهای دینی می‌انجامید و «خطر سیاسی» برای رژیم نداشت، نه تنها قابل تحمل بود که حتی بی هیچ مانعی فرصت انتشار پیدا می‌کرد.

این جریانات، که آل احمد برای چند قلم از آنها، عنوان «بازی» را وضع کرده، حتی اگر برخی از آنها کاملاً ساختهٔ رژیم هم نبودند، دور از خواسته‌های آن نیز نبودند. «به هر طریق با مجموعهٔ این بازی‌هاست که نه حزبی بود نه اجتماعی نه مطبوعات آزادی نه وسیلهٔ تربیتی و نه شوری و نه ایمانی»؛ و «با همین حرف‌ها [و بازی‌ها] رابطهٔ جوانان را حتی با وقایع صدر مشروطه و تغییر رژیم بریدند و نیز با دورهٔ قاجار؛ و از آن راه با تمام دورهٔ اسلامی».^۳

۱. همان: ص ۳۹۹. و فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: ص ۷۷.

۲. فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر ایران، ش ۱۰: ص ۷۶.

۳. آل احمد، در خدمت و خیانت... صص ۳۹۹-۴۰۰.